

بسم الله الرحمن الرحيم

واگویی راز  
در آئینه عرفان نماز

نام کتاب: واگویی راز در آئینه عرفان نماز  
تألیف: حجة الاسلام والمسلمین محمدآل اسحاق  
ناشر: ستاد اقامه نماز  
تیراژ: 5000 جلد  
نوبت چاپ: اول - بهار 1377  
قیمت: ریال  
چاپ و صحافی: مهر - قم  
مرکز پخش: صندوق پستی 355/15655 تلفن 80 و 8700970

شابك-469-8626 ۶۲۶۸ - ۹۶۴ ISBN

## فهرست

عنوان	صفحه
مقدمه	5
سخن اوّل	7
سخن دوّم	19
سخن سوّم	37
سخن چهارم	51
سخن پنجم	63
سخن ششم	75

بسم الله الرحمن الرحيم

### مقدمه

نماز ذکر جامع الهی است. یاد و نام خدا با اسماء الحسنی و اسم اعظم حق در نماز تجلی و ظهور می‌یابد و در دل بنده مؤمنش درخور مراتب نماز و نیازش مستقر می‌گردد. حیات طیبه انسان در پرتو نورانیت نماز، فروغ دیگری می‌یابد. اما آنچه از راز و رمز در نماز نهفته است همچون گوهرهای تابناک و گرانبغری فروغ‌تپیده در اعماق اقیانوس است که غواصانی چالاک و چابک را طلب می‌کند که به بعضی از آنها دست یابند. فراوانی از علما و عرفا، ادیبان و حکیمان، رازدانان و رمزگویان در باب نماز سخن گفته‌اند و قلم زده‌اند اما این راه هنوز ناپیموده فراوان دارد. باید دانست که هیچ وسیله‌ای محکمتر و دائمی‌تر از نماز برای ارتباط انسان با خدا وجود ندارد و هیچ واسطه‌ای نیز سریعتر و مطمئن‌تر از نماز برای تقرب بنده به خدا یافت نمی‌شود. نماز بهشت خلوت انس اولیاء مقرب با محبوب است همچنانکه برای رهروان نوپا نیز نماز گام نخستین اما مستحکم برای رهسپاری به سوی حق است.

ضرورت درس آموزی در مکتب نماز تکلیف می‌کند تا فلسفه نماز و راز و رمزهای آن با بیانه‌های متفاوت درخور فهم مخاطبان مختلف تحلیل و بازگو گردد. به همین منظور دفتر حاضر که مجموعه سخنرانی‌های جناب حجة الاسلام والمسلمین استاد محمد آل اسحاق دامت برکاته در سالهای گذشته در جمع عده‌ای از خلان و فاست، با اجازه جناب ایشان جهت استفاده عموم در سلك نوشتار تقدیم طالبان معارف دینی می‌گردد. بدیهی است گفتار را به

نوشتار مبدل ساختن همانند سواره را پیاده کردن است، مخصوصاً آنجا که لحن کلام آمیخته با حرکات چهره و نگاه معنی دار چشمان نافذ می گردد، هیچگاه نمی تواند در آینه نوشتار تظاهر یابد. لیکن جهت لطافت بیان و شیوایی کلام و محتوای سخن از این نقیصه درگذشتیم به امید آنکه خوانندگان محترم و جناب استاد از لغزشهای احتمالی متولیان چاپ و نشر این مجموعه درگذرند.

انه ولی التوفیق

دکتر محمدیان  
معاون تحقیق و تألیف  
ستاداقامه نماز  
دهه فجر سال 76

سخن اول

واگویی راز در آئینه عرفان نماز

سخن اول / محمد آل اسحاق

» بسم الله الرحمن الرحيم«

« اللهم صل على محمد و آل محمد. اللهم وَقِّفْنَا لِمَا نُحِبُّ وَ تَرْضَى. اللهم اجعل عواقب امورنا خيراً. اللهم لا تَكُنْنا إلى أنفسنا طَرْفَةً عَيْنٍ أَبَدًا. »

موضوع بحث ما، بُعد عرفانی نماز است. آیات زیادی درباره نماز، در قرآن کریم داریم. برای نمونه فقط يك آیه عرض می کنیم که ما می توانیم با این آیه، نمازهای خود را بسنجیم و به آن نمره بدهیم. «ان الصلوة تتهی عن الفحشاء والمنکر»: نماز از هر بدی، هر فحشا و هر کار زشتی جلوگیری می کند. آیا ما که نماز می خوانیم، کار زشت انجام نمی دهیم؟ گناه نمی کنیم؟ پس این دل ما چرا این قدر سنگین شده است؟! خدا دروغ نمی گوید، خدا با کسی شوخی نمی کند، نقص از نمازهای ماست. از يك میلیارد و دویست میلیون نفر مسلمان، حداقل يك میلیارد نفر نماز می خوانند، که البته برادران سنی بهتر از ما نماز می خوانند، ولی آیا فحشاء و منکر وجود ندارد؟! آیا آن نمازی که خدا می خواهد، همان نمازی است که ما می خوانیم؟ باز در جای دیگری، خود قرآن پرده را کنار می زند و یکی از آفتهای نماز را - که نمره نماز را صفر می کند - بیان می کند. «بسم الله الرحمن الرحیم × ارءیت الذی یکذب بالدين» از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم سؤال می کند: آیا لامذهب دیده ای؟ کسی که دین را انکار کند؟ بعد خودش توضیح می دهد، البته خداوند نمی گوید: ابوجهل، ابوسفیان، معاویه و... می فرماید: «فذلك الذی یدع الیتیم»

کسی که دین ندارد، علامتش این است که یتیم را پس می زند و به او بی اعتنایی می کند. اگر از او بپرسید: در عالم اسلام چند نفر یتیم وجود دارد؟ نمی داند، و یا در میان بستگان شما چند نفر یتیم هست؟ باز هم نمی داند! آیا ما می توانیم جواب این انسانها (یتیم ها) را بدهیم؟ اینان امانتهای خداوند هستند. این وظیفه مساجد است. مساجد باید آمار ایتام را داشته باشند و از مردم درخواست کمک کنند. «ولا یحض علی طعام المسکین»

مسکین ها کسانی هستند که درآمدهای کفاف زندگی آنها را نمی کنند. شخص بی دین برای این قبیل افراد نگران نیست. او اگر دین داشت، این گونه نمی شد «فویل للمصلین» قاعدتاً باید بگوید: الجنة للمصلین، حورالعین للمصلین، در حالی که می فرماید: وای بر نمازگزاران! چه نمازگزارانی؟! «الذین هم عن صلواتهم ساهون» کسانی که در نماز حواسشان جمع نیست و حضور قلب ندارند. نمرات ایشان از همین حالا صفر است. ان شاءالله در جلسات آینده به آیات بیشتری اشاره می کنیم تا بدانیم: نمازی که ما می خوانیم، دور از آن است که خداوند و قرآن از ما می خواهند. البته این نگاهها و توجهات ما حاکی از آن است که ما می خواهیم همان نمازی را که خدا می خواهد، بخوانیم. سوره ماعون خصوصیات لامذهب ها را بیان می کند: «والذین هم یرائون» اهل ریا هستند و اگر کار خیری هم انجام دهند برای این است که شخصیتشان بالا برود و مردم به ایشان احترام کنند. «و یمنعون الماعون» همسایه به نزد آنها می آید و امانتی می خواهد، اما ایشان از دادن آن خودداری می کنند. این خصوصیات، از نظر قرآن، شامل کسانی است که دینشان بی اساس است. نظیر این است: «قالت الاعراب امنا» اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم! قرآن با قاطعیت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم می گوید: ای پیغمبر (ص) بگو: «لاتقولوا امنا» شما حق ندارید بگویید امنا (ایمان آورده ایم) «بل قولوا اسلمنا» بگویید: ما مسلمان شده ایم، اسلام آورده ایم. «ولما یدخل الایمان فی قلوبهم» اصلاً ایمان به قلب آنها داخل نشده است. ماجرای سقیفه این امر را نشان داد. آیا کسانی که به صورت حضرت زهرا سلام الله علیها سیلی زدند، ایمان داشتند؟! آیا کسانی که حجت خدا را به خاطر امتیاز، پول،... به مدت 25 سال خانه نشین کردند، ایمان داشتند؟! غرض اینکه خدا شوخی ندارد. حالا برویم سر اصل مطلب و این قدر شما را مأیوس نکنیم.

نماز از سه بخش تشکیل شده است: مقدمات نماز، خود نماز و تعقیبات نماز. يك بُعد نماز که ما بیشتر با آن آشنا هستیم، بعد فقهی نماز است - که فقهاء و مراجع يك عمر زحمت می کشند و از روی مدارک بدست می آورند و استنباط می کنند که مقدمات نماز چیست؟ خود نماز چگونه خوانده می شود؟ مبطلاتش کدام است؟ و همه اینها در رساله ها آمده است. البته ما در همانها هم مانده ایم. همانجا حوصله نکرده ایم، آیا تاکنون با هم نشسته ایم يك بار رساله مرجع تقلید خود را مطالعه کنیم؟ آیا در ماه مبارک رمضان، وقتی که دور هم می نشینیم، يك بار این رساله عملیه را می خوانیم تا یادآوری شود؟ البته این، پوست سبز بادام است. بله، اول نماز، «الله اکبر» است، مقدماتش این است که: لباس نمازگزار باید پاک و مباح باشد، محل نمازش باید مباح باشد، باید با وضو باشد، باید حواسش جمع باشد، نیت کند، و خلاصه همان نکاتی که در رساله ها نوشته شده است. این، پوست سبز بادام است. این مثال را ما از استادان به یادگار داریم: یادتان باشد که بادام يك پوست سبز دارد که فقط به درد سوزاندن می خورد. اسمش بادام است، اما هیچ يك از خواص بادام را ندارد. زیر پوست سبز، يك پوست سفت وجود دارد که آن هم بادام نیست و به درد نانواها می خورد که آن را بسوزانند. زیر آن نیز يك پوست قرمز است که آن هم بادام نیست. بادام آن مغز سفید است. عبادات هم این گونه هستند. نماز هم این گونه است. نماز هم يك پوست سبز دارد، یعنی

همان که در رساله های عملیه نوشته شده است، عملاً هم می بینید که ما آن را می خوانیم، اما «نتهی عن الفحشاء و المنکر»، «معراج المومن» و «عمود الدین» و... نیست به عبارت دیگر نماز می خوانیم، اما دروغ می گوئیم، خیانت می کنیم و... نماز است، اما نه بو دارد و نه خاصیت! بحث ما، بحث فقهی نیست، بحث ما درباره بُعد عرفانی نماز است. نماز مقصود عرفان، نمازی است که ما را به خدا نزدیک کند. در این حرکتی که دنیا به سوی خدا دارد «الی الله المصیر» نمازی بخوانیم که ما را به خدا نزدیک کند؛ «قربان کل تقی»، نماز نردبان است و ما را به خدا نزدیک می کند. اولین بعد عرفانی نماز یک چنین حالتی است، یعنی ما در زندگی خود ببینیم که با خواندن هر نماز، یک درجه به خدا نزدیکتر شده ایم و شاهد باشیم که با خواندن نماز به نورانیت قلب ما افزوده شده است. حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: «الا ان لكل حق نوراً»: انسان وقتی در جاده باشد، دیگر تاریکی نیست؛ علامت دارد، نورانیت دارد. اگر ما به سوی خدا حرکت کنیم، هر روز آن نور را در قلبمان احساس می کنیم. بنابراین اولین بُعد عرفانی نماز - چیزی که آن را در خط قرار می دهد - چیست؟ اولین بعد عرفانی نماز، (اخلاص) است. یعنی در آن ریا نباشد.

اگر اخلاص باشد، عمل به آسمان می رود. اگر در هر عملی، مخصوصاً نماز، کوچکترین ربایه باشد، در روایت آمده است که خداوند می فرماید: من شریک خوبی هستم. اگر عمل یک ذره ریا داشته باشد، می فرماید: همه اش مال آن شریک باشد، من نمی خواهم. لذا عمل باید خالص باشد.

قریب به اتفاق فقها و شاید سنی ها هم این را قبول دارند که ریا حتی بعد از عمل نیز آن عمل را باطل می کند. یک ذره ریا، نماز را باطل می کند. باید محرک و انگیزه من، اجرای امر او «جل جلاله» و نیت نزدیکی به او باشد. این از نظر فقهی ایراد ندارد و همه این را قبول دارند. مهم این است که این حالت (اخلاص) در ما پیدا شود. مسأله دانستن و نماز را با زیر و زبر صحیح خواندن، در صورتی که انگیزه و نیت غیر از خدا باشد، دردی را دوا نمی کند. اگر اخلاص نباشد، (انگیزه دیگری وجود داشته باشد، عادت باشد و...) مثلاً به خواندن نماز عادت کرده باشیم و اگر نخوانیم مثل این است که چیزی گم کرده ایم! در این صورت، انگیزه ما عادت است. نمازی درست است که امر او ما را تکان دهد، از جا بلند کند و خالص برای او باشد. حال، سؤال این است که این بُعد را چگونه می توان بدست آورد؟ قرآن کریم - مکتب ما - قبل از شروع به نماز و در مقدمات نماز دوی این درد را داده است.

«قد افلح المؤمنون» از میان مؤمنین آنهایی که در نماز خاشع هستند، رشد می کنند. معلوم است که بقیه مؤمن هستند، اما فلاح مال همه نیست. هر مؤمنی این گونه نیست. ممکن است شخصی مؤمن باشد، اما آن اخلاص را نداشته باشد.

ما باید درباره عظمت خدا بیشتر فکر کنیم، خدای آسمان و زمین. این آیه درباره مؤمنین است که: وقتی دراز کشیده اند: «یتفكرون في خلق السموات والارض...» آنان سطحی و خیالی نمی خوانند، بلکه درباره عظمت جهان و عظمت خداوند متعال فکر می کنند. حالا رو به خدا آمده ایم، اول باید اذان بگوئیم. مستحب است وقتی که مؤذن بالای مأذنه اذان می گوید، ما هم هر جا که هستیم تکرار کنیم. چهار بار بگوئیم: «الله اکبر» و این درس را به خودمان بدهیم که خداوند از هر بزرگی که ما در دنیا سراغ داریم و وجود دارد، بزرگترین است.

حالا دروغ می گوئیم یا راست ولی واقعاً حرف درستی است. حالا، این لقلقه لسان و پوست سبزش کافی نیست. از روی شعور و توجه بگوئیم که خدا واقعاً از هر بزرگی بزرگتر است. چهار بار می گوئیم که اگر بار اول حواسمان جمع نبود، بار دوم و همچنین تا آخر... آیا این دوی اخلاص است یا نه؟ انسان چهار بار به خودش بقبولاند که خدا از هر بزرگی بزرگتر است. یعنی به عظمت خدا توجه کند. بذر ایمان به عظمت او را در دلش بکارد و آن را بارور کند. آخر اذان هم می گوید: «الله اکبر»، اذان را باید بلند گفت، حتی مستحب است که اذان را با صدای خوب و با موسیقی زیبا (آهنگ) خواند. این اذان بود، هنوز نماز شروع نشده است. حالا می خواهیم نماز را بخوانیم. اینها مقدمات نماز بودند. این نسخه را خود او جل جلاله نوشته است. اینها شوخی نیستند. حالا ببینید که نماز «قربان کل تقی» است یا نه؟! ان شاء الله که «الله اکبر»ها را درست گفته ایم، این حالت عظمت، دل ما را پر کرده و همه چیز غیر از او از یادمان رفته است، آیا در این حال ممکن است حواسمان جمع نباشد؟ آیا حضور قلب خواهیم داشت یا خیر؟ «عن صلوتهم ساهون» آیا امکان خواهد داشت؟ به نظر من اصلاً امکان ندارد و ما در حضور خدا، اگر همین «الله اکبر»ها را درست بگوئیم، آن خشوع و حضور قلب، خود به منتقل به پدید می آید.

حالا می خواهیم نماز را شروع کنیم، باز هم در اول نماز می گوئیم: «الله اکبر» باز از اینجا شروع می شود: به امر خدا، نماز که اگر صدایش را کم و زیاد کنیم، نماز باطل است (همین است که باید به خودمان تلقین کنیم که خدا از هر بزرگی بزرگتر است. مستحب است که هفت بار تکبیر بگوئیم که بار هفتمی واجب است. شما از این چه می فهمید؟ خوب، از نظر فقهی، اول نماز با «الله اکبر» آغاز می شود. اما حقیقت «الله اکبر» چیست؟ شما در بُعد

اجتماعی دیدید که وقتی شاه، از هاری، امریکا و... بنا داشتند که با زور و قدرت قیام مردم را سرکوب کنند، امام(ره) در مقابل توپ و تانک و مسلسل، چه چیزی به میدان آورد جز شعار «الله اکبر»؟ مردم بالای بام‌ها رفتند و «الله اکبر» سر دادند و بدین ترتیب امریکا دید که ملت حرکت کرده است.

از برکت آن «الله اکبر»ها بود که استکبار شکست خورد. الان هم در دنیا این گونه تحلیل می کنند که صهیونیسم و غرب از «الله اکبر» وحشت دارند. اکنون وقتی يك فلسطینی سنگ به دست می گیرد و اسرائیلی را می کشد، بعد از آن می گوید: «الله اکبر». آنها می دانند که این «الله اکبر» معجزه مگر است.

این کلمه، کلمه انقلابی است. حالا خدا می خواهد در اول هر نماز يك میلیارد و دویست میلیون انسان، همه با هم بگویند: «الله اکبر» با اینکار دنیا تکان می خورد. يك ملت بعد از دهها سال که زیر چکمه استکبار بود با چند بار «الله اکبر» گفتن، کمر استکبار را شکست.

حالا نماز را شروع کرده ایم، وقتی به رکوع می رویم می گوئیم: «الله اکبر» وقتی به سجده می رویم، می گوئیم: «الله اکبر» در تشهد هم می گوئیم «الله اکبر». مثل این است که این گوهر ملکوتی (نماز) را، در يك دستمال و لفافه ای از «الله اکبر» پیچیده اند و ما هم می خواهیم نماز را در سینی «الله اکبر» به پیشگاه او ببریم. اگر ما به این بُعد نماز عمل کنیم، آیا اخلاص به وجود نخواهد آمد؟ خاصیت طبیعی نماز ایجاد اخلاص است. اخلاص کار مشکلی نیست. ما دوا را درست نمی خوریم. ما فقط پوست سبز بادام را می خوریم و می بینیم که تأثیری نکرد. شهید دکتر بهشتی(ره) از دوستان ما بود. وقتی می گفت: «الله اکبر»، تمام وجودش می لرزید. ما این موارد را درباره ائمه معصومین علیهم السلام در کتابها خوانده ایم. ابوحمره ثمالی تعریف می کند که: شبی به مسجد کوفه رفته بودم، دیدم جوانی در مقام ابراهیم(ع) نماز می خواند، او صورتش را هم پوشانده بود. وقتی می گفت: «الله اکبر» استخوانهایش می لرزید و من فکر می کردم که در و دیوار مسجد با او «الله اکبر» می گویند. نماز خودم از یادم رفت. نمازهایش را خواند و از مسجد خارج شد. من هم به دنبال او به راه افتادم. (ابوحمره مرجع تقلید و از فقهای قرن اول اسلام و از یاران امام زین العابدین و امام باقر علیهما السلام بود). او می گفت: بیرون آمدم و دیدم که او به طرف تپه ای در مسیر نجف رفت. جوانی نیز در آنجا دو شتر نگهداشته بود. او به طرف آن جوان رفت. من هم با عجله رفتم. دیدم می خواهد سوار شود. از آن شتربان پرسیدم: این آقا کیست؟ گفت: او را نمی شناسی؟ او علی بن الحسین، امام زین العابدین علیه السلام است. خودم را روی پاهای آقا انداختم، حضرت مرا بلند کرد و فرمود: سجده جز برای خدا جایز نیست.

بنابراین اگر ما يك بار در عمرمان اینگونه «الله اکبر» بگوئیم، در خط او می افتیم. نماز حالت نردبان پیدا می کند، خودمان را در معراج می بینیم، خودمان را در محضر خدا می بینیم، از نماز لذت می بریم، ما هنوز در اول کاریم، اما این امر، محال و مشکل نیست. هر که هستیم و هر جا که هستیم، بیاییم يك بار در عمرمان به درستی بگوئیم: «الله اکبر» می توانیم روز قیامت بگوئیم: خدایا من این را دارم؛ يك بار گفته ام: «الله اکبر»

این يك بُعد از ابعاد عرفانی نماز بود. آری، گفتن «الله اکبر» با توجه، اخلاص را با خود به ارمغان می آورد.

» والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»

« بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ »  
 « اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم وفقنا لما نُحِبُّ و ترضی، اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً، اللهم لاتكننا الی  
 انفسنا طرفة عین ابدأ»

بحث در زمینه بُعد عرفانی نماز بود. در جلسه پیش راجع به اخلاص صحبت کردیم و گفتیم که اگر اخلاص در نماز نباشد، بنابه نظر همه علماء، ارزش ندارد، باطل است و در اصطلاح فقهی از آن به ریا تعبیر می شود. موضوع بحث این جلسه، بُعد عرفانی نماز، به معنی واقعی کلمه است و آن عبارت است از: رابطه مستقیم میان انسان و خدا(نماز). خداوند متعال دستور داده است که بنده اش روزی پنج بار به طور مستقیم با او ملاقات کند. چون ما نماز را زیاد تکرار می کنیم برایمان عادی و آسان شده است. ولی به عنوان مثال اگر مراجع تقلید ما را دعوت کنند که فردا به حضورشان برسیم. آیا افتخار نیست. یا اگر مقام معظم رهبری بخواهند که به حضورشان برسیم و در اتاق مخصوص با ایشان گفت و گو کنیم، آیا این عزت و احترام نیست که ایشان ارج نهاده و وقتشان را در اختیار ما گذاشته اند؟!

اما در اینجا، مساله از اینجا بالاتر است، زیرا آفریننده جهان به ما نامه نوشته و توسط پیغمبرش(ص) ما را رسماً دعوت کرده است که: روزی پنج مرتبه آرایش کن، بیا مستقیم و بدون واسطه با خودم صحبت کن، و قلم در اختیار توست! (حقیقتاً آدم خجالت می کشد). شیطان هم تمام نیروهایش را بسیج کرده تا این حالت را از ما بگیرد، بُعد عرفانی را از نماز بگیرد، بعد هم کاری ندارد که «والضالین» از مخرجش ادا شود یا نه. خیلی برایش مهم نیست، شیطان کاری می کند که انسان در محضر خداوند(جل جلاله) نباشد. خود را در محضر او احساس نکند. بعد هم کاری ندارد که «عین» از مخرج تلفظ می شود یا خیر، رکوع طولانی می شود یا خیر و... اینها برای او مهم نیست. نماز، وقتی نماز است که ما در محضر او باشیم. مطلب، از این هم بالاتر است. نه تنها باید در محضر او «لیلی» باشیم، بلکه باید در محضرش «مجنون» باشیم. بگوییم: من تو را دوست دارم، تو چرا مرا دوست نداری؟! من بیش از همه تو را دوست دارم. نماز، قرار ملاقاتی است مابین مجنون و لیلی! این است عرفان به معنی واقعی کلمه. این جوانهایی که نامزد هستند، نوعاً هفته ای یک روز به ملاقات نامزد (لیلی) خویش می روند. یک هفته قلبش می تپد به خاطر آن لحظه ای که می خواهد با نامزدش معاشقه کند، او را ببیند و خواسته های او را بشنود.

نماز قرار ملاقاتی است مابین مجنونها و لیلی (زیباترین زیباها) و او از ما خواسته است: «خدا زینتکم عند کل مسجد» شست و شو کنید، بهترین لباسهایتان را بپوشید، عطر بزنید، سرمه بکشید، حنا بگذارید. خود را آرایش کنید، زیرا به دیدار معشوق می آید. بنابر این ساده نیاید او هم خود را آرایش کرده است. این، ارزش نماز است. این نمازی است که «معراج المؤمن» است.

انسان روزی پنج مرتبه در محضر «الله» در آغوش مهر او حاضر می شود، در این صورت دیگر امکان ندارد که این انسان راهش را کج برود. دیگر زور شیطان به او نمی رسد. شیطان می خواهد ما را از دسته «عبادالله» خارج کند، ما را از دسته دوستان خدا بیرون کند و بعد سوارمان شود. خدای نماز، این لیلای دوستان، ما را دعوت می کند و می فرماید: من آماده ام، درها باز است، تشریف بیاورید. این را که عرض کردم، یک واقعیت است. آیا خداوند ما را در قرآن رسماً دعوت نفرموده است؟ آیا نفرموده: مواظب باشید محبت عیال و اولاد و مال و تجارتی که کسادی دارد، در دلتان جای محبت مرا نگیرد؟! اگر این طور بود نیاید، اینها را نمی خواهم. دلی بیاورید سرشار از عشق من. اینها را که عرض کردم مضمون این آیه است:

«قل ان كان آياتكم و ابناتكم و اخوانكم و ازواجكم و عشيرتكم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فتر بصوا حتى ياتي الله بامرہ و الله لا يهدى القوم الفاسقين» ( توبه، آيه 24)

دلی می خواهد که سرشار از محبت او باشد. چقدر محبت؟! آیا به اندازه محبت عیال و پدر و مادر و مال و... نه خیلی بالاتر از محبت اینها. يك چنین دلی می خواهد. حالا چه کنیم که به اینجا برسیم؟ در مورد این قضیه مشکلی وجود ندارد. شیعه و سنی هم ندارد. همه قبول دارند. مهم این است که چرا این حالت در ما نیست؟! اگر باشد، ما هم مثل امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) شیدا می شویم. او وقتی که به نماز می ایستاد، همه چیز از یادش می رفت. دو جوان (زن و شوهر) وقتی به هم می رسند، دیگر هیچ نمی فهمند که دور و برشان چه می گذرد، یا مردم چه می کنند، محو در هم می شوند. ائمه ما علیهم السلام، وقت نماز چنین بودند. پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم، موقع نماز چنین بودند و از ما نیز این را می خواهند. بعد عرفانی نماز يك چنین حالتی است. روزی 5 بار (غیر از مستحبات) از ما می خواهند که: بیایید چنین حالتی داشته باشید. اینها را که من می گویم با تعصب مذهبی پاسخ ندهید، فرض کنید لامذهب هستید و به هیچ دینی معتقد نیستید، به عنوان يك روان شناس می خواهیم.

قدری در این زمینه روانکاو می کنیم. درباره این مساله نه اختلاف فکری وجود دارد نه شیعه و سنی مطرح است. هیچ اندیشمندی نماز را مطالعه نمی کند، الا اینکه این بُعد برجسته نماز را درک می کند که مقصود از نماز بعد عرفانی آن است و همان نماز است که «قربان کل تقی» است و انسان را به خدا نزدیک می کند. ما باید هر روز احساس کنیم که 5 قدم به خدا نزدیکتر شده ایم. هر روز مهربانتر و مأوس تر از روز قبل شده ایم. علتش چیست که ما این حالت را در خود حس نمی کنیم؟! معراج یعنی نردبان، من فکر می کنم که این بحث با تکرار کهنه نمی شود. رابطه انسان با خداوند دوازده ریشه فطری دارد. چیزی مثل مسایل ریاضی نیست که اگر به مدرسه نرویم آن را یاد بگیریم. دوازده ریشه در نهاد همه ما وجود دارد. این نیاز از درون می جوشد، يك نیاز درونی است و احتیاج به هدایت دارد. من این ریشه ها و پایه های فطری را عرض می کنم و شما هم به عنوان يك آزمایشگاه ببینید که آیا ریشه ها در وجود شما هست یا خیر؟! خداوند متعال 12 سکوی پرواز برای حرکت به سوی خودش در روان ما قرار داده است، ولی باز هم ما پرواز نمی کنیم!! آیا این عجیب نیست!!

سکوی اول: حس خداجویی

انسان نمی تواند دنبال خدا حرکت نکند. در غیر اینصورت مثل این است که بگوئیم: انسان می تواند همیشه گرسنه بماند! هیچ انسانی نمی تواند خداجو نباشد. این حس، پایه اش کجاست؟ يك سؤال: آیا اگر شخصی به شما لطفی کند، به عنوان مثال لیوان آبی به هنگام تشنگی به شما بدهد، یا به شما محبت کند، آیا محبت و نیکی او را پاسخ می دهید یا خیر؟ مسلماً تشکر می کنید و سپاسگزار او خواهید بود. خداوند تمام انسانها، و حتی حیوانات را، بالفطره، سپاسگزار آفریده است.

سعدی(ره) می گوید: جوانی را دیدم که می دوید اندر پی اش گوسفند. گفتم:

این ریسمان است و بند که می آید اندر پی اش گوسفند

او بند را باز کرد، دیدم باز هم می دود بگفتا:

نه این ریسمان است و بند، که احسان کمندی است در گردنش. محبتی که از من دیده او را دنبال من می کشاند. انسان وقتی به مرغی دانه می دهد، او ابراز محبت می کند. اگر به يك سگ لقمه ای غذا بدهی، تا آخر عمر از جان و مالت پاسداری می کند. آیا در میان شما کسی هست که بگوید اگر کسی به من محبت کند، به او فحش می دهم؟! ولی شیطان می خواهد که يك چنین آدم ناسپاسی بسازد. هر انسانی سپاسگزار است. در مهد تمدن امروز یا در جنگل ها و غارها (انسانهای اولیه) هر روز صبح که انسانها از خواب بیدار می شوند، هوای لطیف، نور خورشید، جنگل سرسبز، میوه های رنگارنگ، غذاهای خوشمزه و... را می بینند. آیا این سؤال از ذهنشان نمی گذرد که: اینها از کجا آمده اند؟! آیا من آنها را درست کرده ام؟! نه! پس، صاحب این هستی کیست؟! این سؤال در فطرت همه انسانها وجود دارد. انسان نمی داند که واقعا او کیست، کجاست و اصلاً هست یا نیست؟! اما این را هم نمی تواند بگوید که: من شعور نداشتم و این سؤال در من پیدا نشد! به همین صاحب هستی، صاحب جنگل و...، در فارسی «خدا» و در عربی «رب» می گویند. من وقتی به «المعجم» مراجعه کردم، دیدم که معنی «رب»، «پروردگار نیست، بلکه معنی «صاحب» است. رب البیت یعنی صاحبخانه. «رب» هستی و این هوای لطیف و... کیست؟!

هر انسانی به نوعی تلاش می کند که پاسخ این سؤال را دریابد. حس خداجویی، معلم نمی خواهد، بلکه اولین باری که انسان سر سفره هستی می نشیند و محو در آن می شود، می گوید: اینها مال کیست؟ آیا می شود گفت: مال هیچ کس؟! آثار باستانی در طول تاریخ این نکته را تأیید می کند که بشر همیشه دنبال خدا بوده است. در تلاش بوده



است. این عطش به قدری شدید بوده است که شیطان ملعون با نیروهای خودش از همین حس خداجویی سوءاستفاده کرده و می‌کند و از همین راه، بشر را از خدا دور کرده است. شیطان، کاهن‌ها، جادوگرها و... در اولین برخورد با انسان، این حس را در او می‌کشند. به او می‌گویند: دنبال چه می‌گردی؟ چه می‌خواهی؟! جواب می‌دهد: دنبال صاحب هستی هستم، می‌گویند: من او را می‌شناسم. دست او را می‌گیرد و می‌گوید: برو بالای تپه؛ در آنجا صاحب هستی را خواهی دید، با طلوع اولین اشعه‌های خورشید، می‌گوید: صاحب هستی، همین است. خورشید پرستی اولین مذهب ضدتوحیدی است و رفیع‌ترین مذهب شرک.

نیروهای شیطانی به انسان می‌گویند: ببین هرچا خورشید هست، زندگی و حیات هم هست و هرچا نیست زندگی نیز در آنجا نیست. انسان هم وقتی دقت می‌کند، به این موضوع پی می‌برد، لذا برخی از انسانها باورشان شده بود که صاحب هستی، خورشید است.

آیین میترائیسم (خورشیدپرستی) چیست؟ آزادیهای فردی، زندگی براساس هوی و هوس، زندگی براساس لذات نامحدود، مالکیت نامحدود و... آیا این طرز تفکر هنوز هم وجود دارد یا خیر؟ اینها هیچ کدام اسلامی نیستند. از هرچا می‌خواهی پول در بیاور! هرچقدر را می‌خواهی مالک شو! مالکیت به معنی خدا بودن! یعنی من خدای این هستم. بعد هم: رقص و آواز و شراب و... اینها را به معبد میترا برده، خلاصه آزادیهای فردی است. شما باشید، جذب نمی‌شوید؟! در آن شرایط دست انسان هنوز به انبیاء نرسیده بود.

از سوی دیگر، انبیاء مردم را به سوی خدایی که دیده نمی‌شود دعوت می‌کردند، به سوی خدایی که می‌گوید: «شراب نخور، قمار نکن و...» شما خودتان را به جای جوانی بگذارید که هنوز ایمان نیاورده است، جاذبه کدامیک بیشتر است؟! طبیعی است که جاذبه آنها بیشتر است. فکر می‌کنید این ماهواره‌ها با خود چه می‌آورند؟ همان چیزهایی را که پنج‌هزار سال پیش، به نام معبد میترا به مردم می‌گفتند، اینها امروز به وسیله ویدئو و ماهواره به جوانها می‌گویند و مطمئن هستند که جوانهای ما را از انقلاب خواهند گرفت!

غرب به صورت دربست در اختیار میترائیسم است و عقیده به آزادیهای فردی از شروط قراردادهای تجاری و بین‌المللی آنهاست! شرط می‌کنند که باید قبول کنید که آزادیهای فردی در جامعه شما باشد! این به تجارت چه ربطی دارد؟!

انها هدفشان این است که جوانها را از ما بگیرند. این راهپیمایی‌ها و تظاهراتها را از ما بگیرند، و می‌دانند که از این طریق امکان دارد و نیز می‌دانند که هرقدر میترائیسم را ترویج کنند، به همان مقدار، مردم نیز انبیاء را کنار خواهند گذاشت.

میترائیسم خطری است که الان فرهنگ و انقلاب ما را تهدید می‌کند. به ما می‌گویند: شما چکار به فلسطینی‌ها دارید؟! بگذارید خودشان با هم کنار بیایند. سکوت کنید. طرف، عرب است، خودش هم راضی است. شما چرا دخالت می‌کنید؟! آقا این دین ماست، مذهب ماست. مخصوص فلسطینی‌ها نیست. مخصوص کشمیر یا بوسنی و... نیست. این مسایل از حد و مرز خودش گذشته است.

مهرجان(مهرگان) از سنت‌های کهن میترائیسم است. بعد از ظهور اسلام وقتی که آزادیهای فردی معبد میترا محدود شد، آنها (نیروهای کفر) گفتند: سالی دوبار آن مراسم اجرا شود! سالی دوبار جشن آزادی! آن زمان اقتصاد جهانی، کشاورزی بوده و تمدن حول محور کشاورزی می‌چرخیده است. اول پاییز وقتی که کشاورزان محصولاتشان را جمع می‌کردند تا 16 روز جشن آزادی می‌گرفتند، و هرکس هر کاری که دلش می‌خواست انجام می‌داد. 16 روز هم در اول بهار این جشن پا می‌گرفت. یعنی 16 روز آداب میترائیسم را انجام می‌دادند.

(مهرجان نوروزی و پاییزی) ریشه اش چه بود؟ انسانها دنبال خدا هستند، عطش خداجویی دارند آن نامردها از این عطش سوءاستفاده کرده، آنها را به طرف معبد میترا هدایت می‌کردند. الان فرهنگ غرب در اختیار میترائیسم است. می‌دیدند که عده‌ای دنبال چیزی می‌گردند، به آنها می‌گفتند: چه می‌خواهید؟ می‌گفتند: صاحب هستی را. از این رو دست آنها را می‌گرفتند و به طرف دریا می‌بردند و می‌گفتند: دریا (آب) صاحب هستی است. چون هرچا آب هست، زندگی هم هست و هرچا آب نیست، از زندگی خبری نیست (خدای دریا) سپس می‌گفتند باید رضایت خدای دریاها را فراهم کنید. چه کار باید کرد؟ زیباترین دخترها را باید قربانی کرد! تا آمدن اسلام، این کار در مصر مرسوم بود و الان هم در آرژانتین انجام می‌شود!

هنوز بشر درباره دین خود به طور عمیق نیندیشیده است. عده‌ای با همین نیازها انسان را جذب کرده، به سوی مظاهر طبیعت (ستاره‌ها، ماه و...) می‌کشاندند. قرآن مجید داستان حضرت ابراهیم علیه السلام را نقل می‌کند. اکنون هم در جامعه ما افرادی هستند که طلوع و غروب کواکب را در سرنوشت خودمؤثر می‌دانند. به عنوان مثال وقتی که می‌خواهند عروسی کنند، می‌پرسند: قمر در عقرب هست یا نیست؟! آیا روز خوب است؟! ساعت

خوب است؟! در حالی که هیچکدام اینها اسلامی نیست و قبل از اسلام از عقاید ستاره پرستها بود. تقویم هم برای ستاره پرستی است. این همه برای این است که فکر می کردند کواکب بر سرنوشت آنها تاثیر دارند. در جنگ نهروان، شخصی به حضرت علی علیه السلام گفت: آقا نروید! من ستاره شناس هستم. من می دانم که فلان ستاره الان طلوع می کند و شما شکست می خورید! حضرت فرمود: ما می رویم و پیروز هم می شویم. از ما بیش از چهار نفر کشته نمی شوند و از آنها نیز بیش از چهار نفر باقی نمی مانند و بدین ترتیب، حضرت این گونه عقاید را باطل اعلام فرمود.

و این انحراف (انحراف از حس خداجویی) تاجائی پیش رفته بود که تا قبل از ظهور اسلام 360 بت ساخت دست بشر در مهد توحید (خانه کعبه) وجود داشت.

این بتها چه بودند؟! بتها را از سنگ، چوب، طلا، نقره و... می ساختند و هر کدام را نماد يك خدا می دانستند. بزرگترین و محترمترین خدای کعبه که بیرون کعبه قرار داشت، سنگی بود به نام هُبل؛ هُبل خیلی عزیز بود. در جنگ احد وقتی ابوسفیان پیروز شد، گفت: «أَعْلُ هُبل، أَعْلُ هُبل» «زنده باد هبل که مسلمین هم بالای کوه گفتند: «الله اعلی و اجل» حالا این هبل چیست؟ این هبل به فارسی نامش بوگال و به عربی نامش جُعل است. آن، مجسمه ای بود در مصر که سمبل عشق و مقاومت بود. عربها وقتی به مصر رفتند، از آن خوششان آمد. کاهن ها برایشان توضیح دادند که: «این بوگال زحمت زیادی می کشد، از این پهن ها با خودش می برد و لانه درست می کند. سپس جفت پیدا می کند و همین جا می میرد و دیگر زندگی را نمی بیند و بچه هایش دوبرتبه پیدا می شوند و راهش را ادامه می دهند. این، نماد عشق و مقاومت است.» آنها نیز نامش را هُبل نهادند. حالا این پیغمبر (حضرت محمد) ص(می خواهد هُبل را از آنها بگیرد، مگر می شود؟! جای «الله»، هبل می پرستیدند. ما هنوز قدرت کینه شیطان را ارزیابی نکرده ایم. شیطان وقتی که مسلط می شود، اصلاً رحم نمی کند. آیا می دانید که اکنون در هندوستان مردم چه چیزی می پرستند؟! مجسمه ای است که پیکرش اسب و سرش انسان است! يك چیز تخیلی است. هزاران مسلمانی را که کشتند و این بلوایی که به پا کردند، به خاطر یکی از این بتها بود! اکنون 400 مکتب شریک در هندوستان رسماً تبلیغ می شود و همگی بت می پرستند. گاوپرستها از مقدس ترین چیز هایشان ادرار گاو است. وقتی گاو ادرار می کند، آن را به سر و صورتشان می مالند! ببینید این شیطان انسان را تا کجا پایین می آورد؟! اکنون در زمان ما عده آنها به بیش از هفتصد میلیون نفر می رسد! که در بین آنها دکتر هم وجود دارد! آیا اینها انسان هستند؟! چه باید گفت.

ببینید که شیطان از همین سکوی پرش (حس خداجویی) چه دامی درست کرده است! انبیاء هم از همین حس استفاده می کردند و می گفتند: می خواهید «رب العالمین» را نشانان بدهیم؟ پس بیایید روزی 5 مرتبه شما را به حضور «رب العالمین» ببریم. بایستید و با او مناجات کنید، صدایش بزنید و جواب بگیرید، بگویید: «الحمد لله» ای صاحب هستی، ای «رب العالمین»، ای صاحب هوای لطیف. ای صاحب نور خورشید و ... آمده ایم و در حضورت ایستاده ایم تا سپاسگزاری کنیم: «الحمد لله رب العالمین» اما خوب نیامده ایم! انبیاء دعوت کرده اند، ما هم آمده ایم، اما خیلی با او فاصله داریم. اگر در حضور او بودیم، دردی نداشتیم. مشکل ما این است که موقع نماز در حضور او نیستیم.

سکوی دوم، حس زیباپسندی:

دومین سکوی پرش، زیباپسندی است. از نظر جامعه شناسی این مطلب را می توان به همه جامعه تعمیم داد. آیا شما گل را دوست دارید؟ دوست داشتن گل به معلم نیازی ندارد. چرا گل را دوست داریم؟ چون گل زیباست. انسان هرچیز زیبا را دوست دارد. غریزه زیباپسندی در طبیعت انسان وجود دارد. کسی آن را یاد نمی دهد، بلکه از درون برمی خیزد. هر انسانی (سیاه و سفید، آسیایی و اروپایی، آفریقائی و...) از زیبایی خوشش می آید و سعی می کند زیبایی را جزو زندگی خود قرار دهد. يك شاخه گل زیبا را بالای طاقچه می گذارد، يك فرش زیبا می خرد، يك لباس زیبا و يك خانه زیبا تهیه می کند و به طور کلی همه زیبایی ها را دور خودش جمع می کند و دوست دارد مال خودش باشند. انسان چرا از زیبایی خوشش می آید و از آن سیر نمی شود؟ خواست انسان از این غریزه چیست؟ این عطش برای چیست؟ انسان از زیبایی سیر می شود، اما از درك زیبایی سیر نمی شود.

باز هم طاغوت این زیباییها را بر سر راه انسان قرار داده است و او را به طرف زیبایی های طاغوتی می کشاند. (مثل زیبایی پوست (قلب انسان، جایگاهی است مخصوص خدا، خدا آنجا را برای خودش آفریده است. قلب انسان جایگاه خداست. جایش مشخص نیست و در فرهنگ اسلامی به نام «قلب» معروف است. «... إلا من آتی الله بقلب سليم») شعراء 89)

خداوند قلب تسلیم شده می خواهد.

«قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرَشُ الرَّحْمَنِ» خدا قلب را جایگاه خودش آفریده است، همان طور که کعبه را خانه خودش معرفی نموده است، و شیطان همانگونه که بتها را به آنجا برده بود، همان کار را درباره قلب ما نیز انجام داده است. در قلب ما خدایان ریز و درشت را چیده و ما در وسط این بتها و صنمها هستیم. آیا خودمان را دوست داریم یا نه؟ آیا پول را دوست داریم؟ آیا پول را بیشتر دوست داریم یا خدا را؟! خداوند می فرماید: اگر پول را بیش از من دوست بداری، با من نیستی. «ان الله لا یغفر ان یشرك به» (نساء، 48)

هرکس به من شرک بورزد، او را نمی بخشم. خانه مان را دوست داریم یا نه؟ من این را درک کرده ام. در زندان که با مرگ (شهادت) فاصله ای نبود، می خواستیم خودمان را آماده کنیم. سیدالشهدا خانه ای به ما داده بود. دیدم که نمی توانم محبت آن خانه را از دلم بکنم. آن خانه برایم عزیز بود. وقتی آزاد شدم، فوراً آن خانه را فروختم و به قم آمدم، اگر مرده بودم، خانه پرست رفته بودم. استادمان می گفت: در مدرسه دارالشفاء طلبه ای بسیار با تقوی و فاضل بود، او درس خارج می خواند. زمانی که این طلبه بیمار شده بود به عیادتش رفتم. او حصیه گرفته بود و در حال مرگ بود. دعای عدیله می خواندیم و به او می گفتیم که «اذا اتیک الملکان المقربان»، نترس و بگو «الله جل جلاله» وقتی به «لااله الا الله» می رسید چشمانش را می بست و نمی گفت. باز هم بیدارش می کردیم چشمانش را باز می کرد، اما به همین قسمت که می رسید دوباره چشمانش را می بست و نمی گفت. بالاخره ما دیدیم که وضع خیلی خراب است و بلند شدیم و رفتیم. خوشبختانه او نمرود و خوب شد. یک روز در مدرسه فیضیه او را دیدیم و به وی گفتیم: الحمدلله که خوب شدی، اما فلانی! تو چرا نمی گفتی «لااله الا الله»؟ آیا بیدار بودی؟ گفت: بله بیدار بودم. می شنیدی؟ - بله می شنیدم و می فهمیدم. اما حاج شیخ به من روزی یک قرآن شهریه می داد و من آن را پس انداز کرده با آن، یک جلد کفایه خریده بودم. روزی که در حال مرگ بودم، آن کتاب روبروی من بود. من آن را دوست داشتم. شما نمی دیدید، یک نفر یک منقل آتش روی کفایه گذاشته بود و می گفت: اگر بگویی «لااله الا الله»، آن را می سوزانم! من هم نمی توانستم بگویم! نمی توانستم تحمل کنم.

بالاخره ما نمی توانیم از این صنمها، که شیطان مقابل ما چیده، دست برداریم: «و عَرَّكُم بِاللَّهِ الْعَرُورُ» (حدید 57) آنها ما را گول می زند. داماد آیت الله العظمی خویی، (پدر زن آقای گلپایگانی) خودش برای من تعریف می کرد و می گفت: از بازار زرگرها در نجف عبور می کردم. یک قهوه چی مرا صدا زد: سیدنا! برگشتم و گفتم: چه کار داری؟ یک حمال را صدا کرد و یک سماور بزرگ (مال قهوه خانه) به او داد و گفت: با ایشان برو! من گفتم: این که به درد ما نمی خورد! به ذهنم آمد که شاید می خواهد آن را به عنوان وجوهات بدهد، رفتم و صبح پیش او برگشتم و گفتم: قضیه چیست؟! اگر می خواستی وجوهات بدهی، پولش را می دادی. گفت: نه، نمی دهم. این مرا به جهنم می برد! گفتم: یعنی چه؟! گفت: من شاگرد قهوه چی بودم. آن وقتها در کنزی، چایی درست می کردند. من در حسرت یک سماور بودم. به مشهد سفر کردم و این سماور را از آنجا خریدم. خیلی برایم عزیز بود و مشتری زیادی جذب کرده بود و رونق بخش قهوه خانه شده بود. روزی بیماری حصیه گرفتم و در حال مرگ بودم. دوستان و آشنایان دور من جمع شده بودند و برای من دعای عدیله می خواندند. یک نفر آمده و سماور را با خود آورده بود. می گفت: اگر بگویی، می زنم! و من هر کاری می کردم تا بتوانم عشق سماور را فراموش کنم، نمی شد! خدا رحم کرد و نمرود و گرگنه به واسطه این سماور راهی جهنم می شدم.

برای هر کس صنمی مناسب خودش وجود دارد. خداوند متعال زیباپسندی را به عنوان یک نعمت در وجود ما قرار داده و شیطان نیز از همین استفاده می کند و دردل ما از این زیبا صنم ها و کلوخ ها ردیف می کند. حالا من از شما می پرسم: آیا سرنوشت ما دست خداست؟ دست خودمان است؟ یا دست این صنم هاست؟! وای به حال من اگر وقتی یکی از اینها را بیاورند و بگویم: نمی توانم!! روان شناسی می گوید: سرنوشت انسان دست عشقش است. زیباپسندی یک سکوی پرواز است. این سکو را گذاشته اند که مابه واسطه آن به سوی انبیاء برویم.

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی اِبْرَاهِیْمَ» (ممتحنه/4)

اگر می خواهید به جایی برسید باید پا در جای پای حضرت ابراهیم علیه السلام بگذارید. در قرآن این آیه دوبار تکرار شده است. ابراهیم علیه السلام چه کار کرد؟ قرآن نقل می کند: اولین کاری که کرد این بود که بتها را از بنکدهها بیرون کرد و شکست. آخرین و قوی ترین بت مانده بود، که آخرین امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام بود. اگر گفتید کدام صنم بود؟ بله، آن، پسرش اسماعیل علیه السلام بود. محبت اولاد بود. آن پیغمبر اولوالعزم در منی یک شب تا صبح در مسجد خودش گریه کرد! گفتند: ای ابراهیم(ع)! خدا را می پرستی یا اسماعیل را؟! این سؤال را از همه ما خواهند پرسید. ابراهیم(ع) در دل می گفت: آخر خدایا! من عمری تو را عبادت کرده ام، این حرف به من نمی آید. گفتند اگر راست می گویی اسماعیل(ع) را قربانی کن، خوب چه کنم؟ این حرف درست است، ولی آیا می شود؟! تا صبح از خدا مدد خواست و گریه کرد. صبح زود به همراه اسماعیل(ع) با سر و پای

برهنه به عرفات رفتند. ابراهیم علیه السلام در دامنه «جبل الرحمة» اشك می ریخت و از خداوند مدد می خواست. او می گفت: می دانم، می خواهم بکنم، ولی نمی شود. نمی توانم!! کمک کن. یاری ام کن و بالاخره نزدیک غروب (عرف الحق) و شب به مشعر و صبح به منی رفت. خدا می داند که چه حالی بر او گذشت.

« فَلَمَّا اسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلجَبِينِ » (صافات 103)

هر دو تسلیم شدند، و این ارزش دارد. اسلام این است. ابراهیم علیه السلام پیشانی پسرش را به خاک مالید و کارد را کشید تا او را قربانی کند. خداوند فرمود: «وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا اِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا» (صافات/ 104) به ما می گویند: این کار را بکنید. لازم هم نیست به کعبه و منی بروید، اسماعیل های دلتان را قربانی کنید. آنها را بگیرید و در پیشگاه خداوند متعال «اسلما و تله للجبین» کنید. اگر نکردید، کنار دروازه، کارتارن زار است. این، رفتار خدا با پیامبرش حضرت ابراهیم علیه السلام است.

» والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

سخن سوم

سخن سوم / محمد آل اسحاق

» بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى، اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أَمْرِنَا خَيْرًا، اللَّهُمَّ لَا تُكَلِّمْنَا إِلَىٰ نَفْسِنَا طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»

نماز ایجاد عالی ترین رابطه مستقیم میان انسان و خداوند تبارک و تعالی است. برای توجیه این مطلب خواستیم خدا را در فرهنگ های مختلف نشان دهیم (بشر واقعاً خدا را گم کرده است، تا آنجا که به دم گاو و... چسبیده

است!) به این نتیجه رسیدیم که بشر همیشه در جست و جوی خداست و در این راه تلاش می کند. اما ببینید که با هدایت غلط به کجا رسیده است!!

خطرناک ترین انحرافی که دامنگیر اندیشمندان و علماء شده این است که به نام خدا و خداجویی، انسان باسواد و دانشمند در دام (انسان خدایی) و (همه چیز خدایی) و شرک محض و تثلیث گرفتار آمده است. وقتی که انسان ذره ای دستش را از دست انبیاء و قرآن کنار بکشد، گرفتار این بدبختی ها خواهد شد.

اندیشمندانی که می خواسته اند منهای انبیاء به خدا برسند، واقعاً خدا را گم کرده اند. با همه صداقت و تلاششان خدا را گم کرده و به خدا نرسیده اند. ما نمی گوییم: بیا، خدا این است. خداوند خودش را معرفی می کند. ما به قدر ذره ای هم نیستیم که حرفی زده باشیم. خود او می گوید: بیا با من ملاقات کن، آن هم روزی پنج بار، بر اساس عشق و پرستش (که توضیح خواهیم داد). ای کاش شما وقت داشتید و تاریخ ادیان را یک بار مطالعه می کردید و می دیدید این بشر بدبخت که دنبال خدا می گشته، سر از کجا در آورده است؟! اینجا است که باید قدر خدا، قرآن، پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام را بدانیم که ما را در جایگاهی قرار داده اند که با تمام وجود می دانیم که در راه خدا هستیم. حتی یک سر سوزن هم نگران نیستیم که مبادا گمراه شده باشیم. آیا شما نگران هستید! خدائی که خودش، خودش را معرفی می کند، به او شك می کنید؟! بودایی ها حتی يك جمله ندارند که خدا گفته باشد من این هستم. همه حرفها را از خودشان می گویند. مسیحی ها و یهودیها هم ندارند. ما باید قدر دان مقام نبوت، ائمه اطهار و علمایمان باشیم. در این دنیا - که قرآن بهترین تعبیر را دارد:

«ظلماتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا» (نور 40) به قول قرآن کریم، بشر در چنین حالتی است. امواج ظلمات روی هم انباشته شده اند، به قدری که اگر انسان، دستش را در بیاورد، خودش آن را نمی بیند! بشر در رابطه با خدا در چنین ظلماتی بسر می برد. شما نمی دانید که این طاغوت چه چاهایی بر سر راه انسان به سوی خدا کنده و از این طریق انسانها را به دام انداخته است! خدایا با تمام وجود ترا سپاس می گوئیم. به ما توفیق بده تا حق نبوت را ادا کنیم. این صلواتهایی که ما می فرستیم، يك هزارم حق نبوت نیست. خداوند خودش از مقام نبوت قدر دانی می کند. می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»، این شعار، کمترین حق نبی مکرم است. حق او فوق اینهاست. مثل این است که شخصی در يك بیابان گم شده باشد و مرگ در يك قدمی او باشد. در این حال، اگر يك نفر دست او را بگیرد و در مسیر جاده قرار دهد، چقدر باید از او تشکر کند؟ آیا با صلوات، حق پیامبر اسلام (ص) ادا می شود؟ بشر در يك چنین گمراهی قرار دارد. انبیاء و نبی مکرم اسلام (ص) با اطمینان از صراط مستقیم، ما را هدایت کرده و تا آنجا مقام ما را بالا برده اند که خداوند متعال روزی پنج بار با ما قرار ملاقات گذاشته است. عرض کردم که اگر امام جماعتمان ما را به منزلش دعوت کند، چقدر خوشحال می شویم؟ حالا آفریننده جهان با آن عظمت از ما دعوت کرده است. نامه اش را به دست پیامبر اولوالعزم صلی الله علیه و اله و سلم داده و از من و شما دعوت کرده: روزی پنج بار بیاوید و با من ملاقات کنید. وقت من در اختیار شماست! من با شما هستم. در روایت داریم وقتی مؤمن به نماز می ایستد، شیطان قلبش را متوجه مسائل دیگر می سازد. خداوند خودش صدا می زند «عبدی!! بنده من؛ من با تو هستم، تو با که هستی؟! پنج بار از درون صدا می زند و می گوید: آخر من روبروی تو ایستاده ام، من با توام، تو با که هستی؟ خدایا ما شرمند ایم! يك بار هم نمازی را که تو خواستی، به جا نیاوردیم!!» عن صلاتهم ساهون «خدا می خواهد که فرد مؤمن به طور مستقیم و بی واسطه با او ملاقات کند (عالی ترین رابطه) حالا این عالی ترین رابطه یعنی چه؟ از زمانی که کلمه «الله» در میان بشر و در فرهنگ بشری مطرح شد، مغز بشر چندین نوع عکس العمل نشان داده است و عالی ترین آن همین است که خداوند به ما پیشنهاد کرده است؛ برقراری رابطه عشق و پرستش در حال نماز و تحقق یافتن «لا اله الا الله» در دل نمازگزار.

بعضی شك دارند و می گویند: ما خدا را نمی بینیم! اینان هم چند دسته اند. بعضی ها معاند هستند و می گویند: خدا وجود ندارد. بعضی می گویند: قبول داریم که خدا هست، ولی در عین حال گاو و خورشید و فرعون و نمرود و چیزهای دیگری را پرستش می کنند! همان فرعونی که می گوید: «أَنَارُكُمْ الْإِلَهِي!» «وہ کہ بشر در طول تاریخ چقدر ذلیل شده است! من خودم در زمان شاه دیدم که در خیابان شهدا (ژاله) در بالای ساختمان نیروی هوایی با خط درشت نوشته بودند: «خدایگان آریامهر، بزرگ ارتش داران، محمدرضا پهلوی، شاهنشاه ایران». آری بشر این گونه است. چقدر امام (ره) بر ما منت گذاشت که این بت ها را شکست.

بعضی ها نیز می گویند: این چیزها خدا نیست، خدا لاهوتی است. می گوئیم: کو؟! می گویند: سه جلوه دارد؛ سه بعدی است؛ «ابن و» «اب و» «روح القدس». در عالم لاهوت، الله است، در عالم ناسوت عیسی (ع) است و در عالم جبروت، روح القدس. يك خدای سه بعدی. حدود هشتصد میلیون انسان، این عقیده را دارند، یعنی به خدای سه

گانه معتقدند. در سوی دیگر قضیه، وقتی به برخی می‌گوییم: آیا خدا هست؟ می‌گویند: بله. می‌گوییم: کو؟ در جواب می‌گویند: همه چیز اوست! همه چیز خداست! من و تو هم خداییم!

بعضی دیگر نیز به خدا اعتقاد دارند، اما وقتی می‌گوییم کو؟ مجسمه‌های قیمتی و عتیقه بودا را که از دندان فیل (عاج)، یا از طلا و فلزات قیمتی ساخته شده است، نشان می‌دهند. کلمه بودا از بود، به معنای مظهر هستی است. بوداییان بودا را خدا می‌دانند. آنها همان کاری را که ما در برابر خدایمان انجام می‌دهیم، در مقابل مجسمه بودا انجام می‌دهند. در مقابل او سجده می‌کنند و حاجات خود را به او می‌گویند.

در میان همه اینها، اسلام می‌گوید: گمشده بشر اینها نیستند، بلکه گمشده بشر اوست که: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (بقره/255)

«أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (ابراهیم/10) ای بشر عینک بزن و در فطرت و طرز خلقت جهان دقت کن. آیا می‌توانی در وجود خداوند متعال شك کنی؟! آن خداوندی که می‌فرماید: اسم من الله است. رابطه من با هستی رابطه قیومیت است. او عالم و قاهر و حی است. این صفاتی است که خود قرآن می‌فرماید. ما از این جهت مطمئن هستیم. دیگر احتمال خطا نمی‌دهیم. خود او دارد خودش را معرفی می‌کند. ما از روی گفته‌های خود او، خدا را در قلبمان ترسیم کرده ایم. اینان را موحد می‌گوییم. موحدان نیز خود چند دسته اند: بعضی‌ها در حد يك عقیده، خدا را قبول دارند. قبول دارند که خدا یکی است. وقتی بگوییم: «قل هو الله احد» با پنج انگشت امضاء می‌کنند. اما رابطه آنها با خداوند رابطه عاشقانه نیست. خدا در ذهن و فکر و اندیشه آنها وجود دارد. ارزش این عقیده مساوی است با اینکه از او بپرسیم: آیا اصفهان وجود دارد یا نه؟ او می‌گوید: بله و قسم هم می‌خورد، اما بودن یا نبودن اصفهان در زندگی او هیچ نقشی ندارد. چنین فردی به خدا اعتقاد دارد، به یگانگی خدا هم معتقد است، اما خدا در زندگی او نقشی ندارد اغلب مسلمانها در همین حد هستند. یعنی خدا را قبول دارند، اما عملشان نشان می‌دهد که خدا در زندگی آنها نقشی ندارد. خدا در زندگی آنها، رهبر و هادی نیست. خدا را دوست دارند، اما این دوستی آنها حد و مرزی دارد. تا جایی خدا را دوست دارند که برخلاف میل همسرشان نباشد! اگر وقتی پیش آمد که خداوند متعال دستوری داد و خانم اشك ریخت و گفت: نکن، حرف خانم را گوش می‌کنند! محبت خانم در وجود او از محبت خدا بیشتر است! او منکر خدا نیست، نماز هم می‌خواند.

خدا را دوست دارد، اما تا این حد. حالا او مومن است یا مشرک؟! او برای خدا شريك قائل است این نوع شرک، شرک در روابط انسان است. او خدا را به اندازه همسر و بلکه کمتر از او دوست دارد. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (نساء/116) خدا این را تحمل نمی‌کند که کسی به او شرک بورزد. چنین فردی بر سر دو راهی ایستاده است، صنم می‌گوید: مرتکب گناه شو! خدا او را باز می‌دارد. اگر در این راه صنم را قربانی کند (در منی) «اسلما و تله للجبین» آنگاه او مؤمن است. خدا از مؤمن این را می‌خواهد. همانها هم که گاو می‌پرستند بدنبال خدا بوده‌اند. در اینجا مساله عمل نیست، بلکه مساله ضعف ایمان است.

خداوند می‌فرماید: اگر خدا از پدر و مادر و زن و فرزند و ثروت و... برایتان محبوبتر نباشد، ایمانتان ضعیف است. گوینده این جمله خداست، بعضی هم هستند که خدا را از همه بیشتر دوست دارند و عملاً هم نشان داده اند. بزرگترین حجاب میان انسان و خدا «من» خویش است. در اینجا همان شخص از «من» خویش نمی‌گذرد. اگر خدا بگوید: خون باید داد، اسلام در خطر است، جان دادن لازم است، او از جان خویش نمی‌گذرد. جوانهایی که خون دادند، نشان دادند که ایمان دارند. ما باید سعی کنیم که به این مرحله برسیم. بعضی‌ها بالاتر از اینها هستند. با تمام وجودشان شیدای خداوند هستند. تا آنجا پیش رفته اند که پیامهای او را به ما می‌رسانند و پیامبر او هستند. آنها از حد ما بالاترند. این عکس العمل نقش «الله» در ذهن بشر در طول حداقل پنجاه سال بوده است.

کسی از دل ما خبر ندارد. «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (قیامت / 14) خدا به ما گفته نماز بخوان. رابطه انسان با خدا باید رابطه عشق و پرستش باشد. برترین عشق‌ها باید عشق به خدا باشد. خدا نمی‌گوید: در دلت هیچ عشق دیگری نباشد، اما باید تمام عشق‌های دیگر را در پیشگاه او به زانو در بیاوریم. نشان دهیم که: خدایا امر، امر توست. خدایا «اکبر» از تو، «اصغر» از تو. هرچه تو بگویی. می‌خواهند ما را تا آنجا بالا ببرند. می‌خواهیم نماز بخوانیم؛ «الله اکبر»، این برای عظمت خدا بود. برای اخلاص بود. (هنوز نماز شروع نشده است). اذان؛ «اشهدان لاله الاالله»، در پیشگاه خداوند سبحان و فرشته‌ها گواهی می‌دهم معشوقی جز «الله» نیست. «الله»، معشوق برتر است. خداوند چه رابطه‌ای از ما می‌خواهد؟ اینکه بگوییم: «اشهدان لاله الاالله»، اما اگر دروغ گفته باشم و مال و اولاد و... در نزد من محبوبتر باشند، در نامه عمل من چه خواهند نوشت؟! آیا می‌گویند: شهادت داد، یا می‌گویند: شهادت دروغ داد؟ آنجا واقعیت را می‌نویسند در آنجا با کسی شوخی ندارند. از ما آن را می‌خواهند. نماز برنامه‌ای است که به وسیله آن می‌خواهند ما را آنقدر بالا ببرند که به مقام ابراهیم علیه السلام برسیم نمازهای ما شاید از نظر فقهی نماز باشند، اما در حقیقت پوست نماز هستند. به ما گفته اند که در روز قیامت اولین پرونده‌ای

که باز می کنند و نگاه می کنند، پرونده نماز است. اگر نماز مورد قبول بود و مغز داشت، بقیه اعمال را کاری ندارند، اما اگر نماز مورد قبول نبود، پرونده را می بندند.

دوبار در اول و دوبار در آخر اذان شهادت می دهیم: «لااله الاالله»: در چه مواردی و در کجا «لااله الاالله»؟! زمانی که در قلب من معشوقی برتر از او نباشد. این جمله را باید دوبار تکرار کنیم. در اقامه نیز می گوئیم «الله اکبر»، برای توجه به عظمت خدا و کسب اخلاص «اشهدان لااله الاالله» دیگر خودم هستم و خدا، در پیشگاه او ایستاده ام و می گویم: خدایا شاهد باش که تو در دل منی، هیچ خدایی برتر از تو نیست. باز هم در آخر اقامه این جمله را تکرار می کنیم. خدا در نماز کدام رابطه را از ما می خواهد؟ آیا فقط اعتقاد را می خواهد؟ این کار که دیگر «لااله الاالله» نمی خواهد، شمر هم این را می گفت، یزید و معاویه هم این را قبول داشتند. شریح هم قبول داشت. این اسلام بنی امیه بود. خداوند متعال، عرفان و فهمیدن نماز را از ما می خواهد. ما می خواهیم همان نمازی را که خدا می خواهد بخوانیم. می خواهیم دو رکعت نماز از روی عشق و پرستش بخوانیم. در سوره حمد می گوئیم: «ایک نعبد» خدایا فقط تو را می پرستیم. حالا کسی که صنمش را می پرستد، وقتی این جمله را می گوید، در نامه عملش چه می نویسند؟! بله مشکل است، لذا پشت همین جمله می گوئیم: «و ایک نستعین» خدایا می خواهیم، اما مشکل است. کمکمان کن. یاریمان کن. این صنم ها نمی گذارند. در رکعت دوم می گوئیم: «الحمد لله، اشهدان لااله الاالله» ای خدا، ای فرشته ها شاهد باشید، ای دادگاه حقیقت، من به زانو نشسته ام و گواهی می دهم که در دل من معشوقی بالاتر از خدا نیست. شما از این نماز چه می فهمید؟ چه رابطه ای را از ما می خواهد؟ آیا فقط در ذهن و فکر ما «لااله الاالله» را می خواهد؟! من هیچ تردیدی ندارم که در نماز عالی ترین رابطه با خدا مطلوب است. «لااله الاالله» آخرین کلمه ای است که در گوش ما خواهند خواند، همانی که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم می خواست اسلام را به واسطه آن به تاریخ عرضه کند. می فرمود: «قولوا لااله الاالله تغلحوا»، اگر این جمله را بگوئید، همه پیروزیها نصیب شما خواهد شد، اما باید راست بگوئید. «ملة ابراهیم» (حج / 78) مکتب ما مکتب ابراهیم علیه السلام است.

«قد كانت لكم أسوة حسنة فی ابراهیم» (ممتحنه / 4)

ابراهیم (ع) يك يک «اسماعیل»ها را به پیشگاه او آورد و همه را قربانی کرد. این همان عبادتی است که از ما می خواهند. اینها امتحان است. عبادت مالی داریم. عبادت بنوی داریم. باید هنگام اذان صبح زود از خواب بیدار شد. به هر حال خدا به مومنین کمک می کند و از درون به یاری ایشان می پردازد. خداوند متعال چشمان ما را بیدار می کند، اما ما بیدار نمی شویم. در روایت آمده است که خدا فرشته ها را موکل می کند تا انسان را به وقت نماز شب بیدار کنند. می گوئی: يك لحظه بخوابم، بعد بلند می شوم! اما وقتی بلند می شوی که آفتاب زده است.

باید گفت: خدایا ما تا به حال ظاهر نماز را بجا آورده بودیم، اما بعد از این دیگر حقیقت نماز را بجا می آوریم (ان شاء الله!) اگر سعی کنیم، او هم کمک می کند. خودش فرموده: اگر شما يك قدم به طرف من بیایید، من ده قدم به طرف شما می آیم. نماز برنامه ای است برای اینکه مؤمن روزی پنج بار خودش را آرایش کند و در پیشگاه حق تعالی حاضر شود. آرایش کردن یعنی پلیدیها را از خود دور کردن؛ پلیدی های جسمی، معنوی، کینه ها، حسدها، عادت های بد و...، باید به هنگام حضور، مکان و لباس نمازگزار پاک باشد، عطر بزنند، محاسنش را شانه کند. اگر می شود سرمه بکشد و حنا بگذارد و...، اینها از مستحبات نماز است.

از بزرگان ما مرحوم آیه الله حجت این کار را می کردند. مراجع ما از جمله آقای بروجردی وقتی وارد قم شدند محاسنشان قرمز بود، حنا می گذاشتند. بعدها دیگر آن کار را نکردند. اما اگر حنا نمی گذارید، لااقل در سجاده تان يك شیشه عطر باشد. وقت نماز معطر باشید. سرمه کشیدن، استعمال عطر، روغن زدن به سر و... از مستحبات است. وقتی به برخی می گوئیم: روغن بادام به سرت بزن، می گوید: پس مسح را چگونه بکشیم؟! باید گفت، مگر پیغمبر (ص) چگونه با سر روغنی مسح می کشید؟! قسمت عمده مصرف آن حضرت عطر بود، روغن هم به سرشان می مالیدند. آن حضرت چگونه مسح می کشیدند؟ شما هم همان گونه مسح بکشید. این وسوسه ها چیست؟ آیا ما از پیغمبر اسلام (ص) هم مقدس تر شده ایم؟! اینها وسوسه های شیطان است. خیلی ها هستند که عرقشان چرب است، پس اینها چگونه مسح می کشند؟!

خداوند می فرماید: «خذوا زینتکم عندکل مسجد» (اعراف / 31) من یادم هست که جا نمازهای ما آینه، عطر، شانه و مسواک داشت و مسلمانها بهترین و پاک ترین لباس را می پوشیدند، بعضی ها لباس مخصوصی برای نماز داشتند. آیا اگر انسان در طول عمرش، يك بار چنین نمازی بخواند، دگرگون نمی شود؟! اگر روزی پنجبار این گونه در پیشگاه خداوند سبحان حاضر شود، وقتی برمی گردد قلبش پر از نور خواهد بود و اصلاح می شود. الگوی ما، معصومین علیهم السلام هستند، نوافل از ایشان است؛ قبل از نماز صبح دو رکعت نماز نافله بخوان

برای اینکه به خداوند بگوییم «ببین خدایا دوستت دارم. تو گفتی دو رکعت بخوان من دو رکعت هم اضافه می خوانم». قبل از نماز ظهر هشت رکعت هم اضافه می خوانم. قبل از نماز عصر باز هم تو گفتی چهار رکعت بخوان، من هشت رکعت هم اضافه می خوانم. بعد از نماز مغرب، چهار رکعت و بعد از نماز عشاء دو رکعت هم اضافه می خوانم. نیمه های شب نیز که همه خوابند من به پیشگاه تو می آیم .

این عمل اهل بیت علیهم السلام است، این خط اهل بیت علیهم السلام است، این خط علمای ماست؛ آنان نوافل را ترك نمی کردند. خدا را باید شکر کرد که در مسجد ما بعد از نماز مغرب و عشاء نوافل را می خوانند، اما کسانی که بسرعت نماز می خوانند، اگرچه از نظر فقهی نمازشان صحیح است، ولی این ظاهر نماز است آیا نماز چنین افرادی مساوی است با نماز آدمی که کارش را رها می کند، خودش را آماده می کند و قبل از وقت، وسط دو نماز و بعد از نماز نافله می خواند؟! خلاصه کلام اینکه: نافله تحفه و هدیه ای است از طرف عبد به سوی خدا. این مهم ترین و حساس ترین بعد عرفانی نماز است.

« والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

سخن چهارم

سخن چهارم / محمد آل اسحاق



« بسم الله الرحمن الرحيم »

« اللهم صل على محمد و آل محمد. اللهم وفقنا لما تُحبُّ و تُرضى. اللهم اجعل عواقب أمورنا خيرا. اللهم لا تُكَلِّنا الى أنفسنا طرفة عين أبداً »

در مورد بُعد عرفانی نماز، دو نکته ظریف قابل ذکر است. نکته اول اینکه: هر انسانی دوست دارد شخصیتی شایسته داشته باشد، آدم خوبی باشد. هیچکس نمی خواهد آدم بدی باشد. برای رسیدن به این هدف تلاشهای زیادی صورت می گیرد و پول خرج می شود. اما آیا به نتیجه می رسد؟! آیا الان ما از خودمان راضی هستیم؟ قرآن مجید برای انسان شخصیتی را ترسیم می کند و می فرماید که انسان باید به اینجا برسد: «صبغة الله و من احسن من الله صبغة» (بقره/138) انسانی به رنگ خدا و چه زیباست رنگ خدا. می خواهند ما را تا اینجا پیش ببرند و ما هم بدمان نمی آید. اما چرا نمی شود؟! اگر ما نماز را به گونه ای که بیشتر بیان شد بخوانیم، یعنی روزی پنج مرتبه به ملاقات «الله» برویم با رابطه عبودیت و پرستش، هدف فوق تحقق می یابد. روان شناسان شرقی یا غربی معتقدند که شخصیت انسان را معشوق انسان می سازد. یعنی به طور ناخودآگاه، شخصیت انسان به رنگ معشوقش جلوه گر می شود. حالا معشوق، هر چیزی یا کسی می تواند باشد. اگر معشوق انسان پول یا مقام است، او هم به رنگ همانها در می آید. این دیگر اختیاری نیست. انسان مثل موم در مقابل معشوق تغییر می یابد.

رشته ای بر گردنم افکنده دوست می کشد هر جا که خاطر خواه اوست حالا اگر ما روزی پنج بار به درگاه «الله» برویم و نماز بخوانیم (با رابطه ای عاشقانه)، آیا شخصیت ما الهی می شود یا خیر؟ از دیدگاه روان شناسی صددرصد چنین می شود و این مقام کمی برای انسان نیست. اگر نماز هیچ خاصیتی نداشته باشد و فقط شخصیت انسان را الهی کند، انسانی ساخته شود به رنگ «الله» این خیلی مقام بالایی است «و چه زیباست رنگ الله جل جلاله»، ما نمونه اش را در پیامبر اکرم (ص)، در ائمه اطهار علیهم السلام، و در امام خمینی (ره) دیده ایم. آیا شما عطر «الله» را از امام خمینی (ره) استشمام نمی کردید؟ کارهایش، رفتارهایش و همه چیزش خدایی بود. در مورد جریان حکم اعدام سلمان رشدی، هنوز هم تمام سیاستمداران استکبار در مانده اند! امام (ره) آن پیر فرزانه، تیری به قلب تمام سیاست بازان دنیا شلیک کرد که تمام نقشه های آنها را از بین برد. کسانی که می خواهند خود را بسازند و دارای شخصیتی والا و شایسته شوند، اگر بتوانند نماز را با آن بعدش، یعنی رابطه عشق و پرستش بخوانند شخصیتشان دگرگون خواهد شد.

البته شاید بارها شنیده اید که شخص به جایی می رسد که دستش می شود دست خدا، چشمش می شود چشم خدا، قلبش می شود جایگاه خدا. آری، خداوند برای انسان چنین کرامتی در نظر گرفته است. از این رو اگر به ظاهر نماز قانع باشیم، این فرصت ها را به رایگان از دست می دهیم.

نکته دوم اینکه: تمام سیاستمداران تاریخ تلاش می کنند تا این مردم را یکی کنند. مثل چوپان می خواهند این گوسفندها را از اطراف برانند! با چماق، با سنگ و... می خواهند شخصیتها و سلیقه ها را یکی کنند تا بتوانند بر آنها حکومت کنند. از نظر روان شناسی اجتماعی، هنوز چیزی به نام «اجتماع» متولد نشده است!

درون جوامع زخمی است، سراسر تضاد و برخورد در بین افراد آنها است، در صورتی که همگی پیکر يك جامعه هستند! ببینید این همه سلول تشکیل دهنده بدن انسان چقدر با هم هماهنگ هستند، به طوری که اگر در يك گوشه بدن آفتی پدید آید، تمام بدن نیروهایش را در اختیار آن نقطه قرار می دهد و با آن آفت می جنگد و بعد در دوره نقاهت، همگی دچار سستی می شوند. سلولهای بدن اینچنین منسجم و هماهنگ عمل می کنند. اگر جامعه اینگونه شود، تازه، به دنیا آمده است.

جامعه شناسان برای رسیدن به این هدف از تاکتیکهای ناسیونالیستی، از زبان، از نژاد، مرزهای جغرافیایی، منافع اقتصادی، پرچمهای سیاسی و... استفاده کردند اما نتیجه نگرفتند. تضادها سر جای خود باقی مانده اند و حکومتها و جامعه های کنونی پوشالی هستند. شما يك جامعه نشان دهید که اعضایش مثل سلولهای بدن متحد و منسجم باشند. اگر ما نماز را عارفانه بخوانیم، همه عاشق يك لیلی خواهیم شد و این حالت به جامعه منتقل خواهد گردید. آیا اگر هزار مجنون بر درب خانه لیلی حاضر باشند، بین آنها تضاد ایجاد می شود؟ پاسخ منفی است، در این صورت است که جامعه مطلوب از مادر متولد خواهد شد و آن امت اسلامی و واحد به دنیا خواهد آمد. این کار نه جامعه شناس می خواهد، نه سیاست و نه حزب بازی. چنین جامعه ای که آرزوی سیاستمداران جهان است، بدون هیچ هزینه ای از طریق همین مسجدها محقق خواهد شد.

بعد دیگر نماز آن چیزی است که آفریدگار جهان در برابر این همه بزرگواری و نعمت از بنده خود می‌خواهد. (اگر آقای بزرگواری ما را دعوت کند و ناهار مفصلی به ما بدهد، اما فقط يك چیز از ما بخواهد و آن این باشد که موقع رفتن با فرزند او دست بدهیم تا او احساس بزرگی کند و شخصیتش رشد کند، مسلماً همگی خواست او را برآورده می‌کنیم.) آفریدگار جهان در مقابل نعمتهای هستی می‌فرماید: ای انسان بگو متشکرم. خداوند انسانها را دو دسته کرده است: يك دسته جهنمی و يك دسته بهشتی. خدا می‌فرماید: اگر می‌خواهی نعمتهایم را زیاد کنم و بهشتی باشی، بگو: متشکرم. اگر می‌خواهی جهنمی شوی، ناسپاس باش: «لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم/7). معنای لغوی «کافر» ناسپاس است. خداوند در مقابل این همه نعمت، چیز ساده ای از انسان می‌خواهد: بگو متشکرم، که به عربی می‌شود «الحمدلك». پس يك بعد نماز، سپاس است. وقتی که نیت می‌کنیم و عظمت خدا را در وجودمان تلقین می‌کنیم، اخلاص فراهم می‌شود. می‌گوئیم: «لا اله الا الله» بعد می‌گوئیم: «الحمد لله رب العالمين» یعنی خدایا همه سپاسها مال تو است. من که اینجا آمده‌ام چیزی در طبق ندارم، جز اینکه بگویم: متشکرم ای «رب العالمين» همه چیز از آن توست. ای صاحب جهانها، من کافر نیستم، من آمده‌ام که بگویم متشکرم. خداوند هم به همین راضی است و همین را از ما می‌خواهد، شیطان می‌خواهد ما را از این نعمت محروم کند و در صف کافریں و ناسپاسها قرار دهد. حالا نماز را از این بُعد ببینید، زمانی که انسان با خداوند مناجات می‌کند، بعد از آنکه همه حمدهایش را تقدیم او نمود، در رکوع می‌گوید: خدایا ای خدایی که منزه‌ای، ای خدای بزرگ، این تعظیم مرا به جای سپاس بپذیر. «سبحان ربی العظیم و بحمده»؛ علت اینکه در برابر تو خم می‌شوم این است که می‌خواهم بگویم: متشکرم. تو نیازی به کرنش من نداری اما نمی‌خواهم دست خالی بیایم. این گردن را در مقابل هیچ گردنکشی خم نکرده‌ام، اما ببین که در برابر عظمت تو خم می‌شوم، این را به عنوان سپاس از من بپذیر. این، عمل من و سپاس من است. «سمع الله لمن حمده، الله اكبر». در سجده می‌گوئیم: «سبحان ربی الاعلی و بحمده» خدایا این تواضع مرا بپذیر. خودت شاهدهی که این عمل را در مقابل کسی انجام نداده‌ام. خدایا این سپاس من است. در رکعت دوم هم این ذکر را تکرار می‌کنیم. حال می‌خواهیم در پیشگاه او تشهد بخوانیم: «الحمد لله اشهدان لا اله الا الله...»، در رکعت سوم سه مرتبه می‌گوییم: «سبحان الله و الحمد لله»، خدایا متشکرم. باز در رکعت آخر، تشهد می‌خوانیم. حالا اگر من بگویم: نماز ملاقاتی است که در آن هدیه ای (عشق به خدا) را در پوششی از سپاس به پیشگاه خدا می‌بریم، خلاف عرض نکرده‌ام. بعد از تمام شدن نماز، تسبیح را برمی‌داریم و 33 مرتبه می‌گوییم: «الحمد لله». ماه رمضان که می‌آید، دعای افتتاح می‌خوانیم، دعای افتتاح همه اش سپاس است: «الحمد لله الذی...»، در هر سر فصلی می‌گوییم: «الحمد لله»، اصلاً دعای افتتاح، دعای سپاس است. به خاطر نعمتهای خداوند متعال و ... اگر ما نماز را با توجه به اینکه می‌خواهیم از خداوند تشکر کنیم و این عمل ما، رکوع ما، سجود ما هدیه و سپاس ماست، انجام دهیم، چه بازتاب و ثمره‌ای از این عمل عاید ما خواهد شد؟ اگر انسانها روح سپاسگزاری را در وجودشان رشد دهند، اگر در جامعه، برای پرورش روح سپاسگزاری مکتبی باشد، اگر افراد جامعه سپاسگزار باشند. مناسبترین حالت است چرا که در نماز روزی پنج بار و در هر بار بیش از ده مورد «الحمد لله» گفته می‌شود. اگر بگوییم: نماز مکتب پرورش روح سپاسگزاری است، به هیچ وجه مبالغه نکرده ایم. انسان سپاسگزار کسی است که در مقابل خوبی دیگران خوبی می‌کند. آیا غیر از این است؟، ناسپاس، کسی است که در مقابل خوبی دیگران خوبی نمی‌کند و بی تفاوت است. البته میزان خوبی کردن به دیگران به شخصیت فرد بستگی دارد. قرآن در این باره این گونه می‌فرماید: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِحَيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِّ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها» اگر کسی به شما محبت و خوبی کرد، بهتر از او پاداش بدهید یا اینکه حداقل محبت شما نیز به اندازه محبت او باشد. حالا ببینید ما هم حداقل سپاس را بجای آوریم.

نماز که مکتب پرورش روح سپاسگزاری است، ببینید چه اثری در زندگی خواهد داشت. مثلاً مادر را در نظر بگیرید. اصولاً انسان نمی‌تواند از عهده سپاس مادر برآید، جز اینکه هر روز در حضورش زانو بزند، دستش را ببوسد، و بگوید: مادر، تو با بزرگواری ات مرا ببخش، من نمی‌توانم حق تو را ادا کنم. آیا غیر از این است؟! آیا اکنون اخلاق ما چنین است؟! اگر افراد جامعه نماز بخوانند، وضع مادران بهتر از این خواهد بود. حالا برویم سراغ پدرمان، اکثر پدرها از رفتار جوانانشان گله‌مند هستند.

اگر روح سپاسگزاری در جوان رشد کند، یعنی نماز بخواند و این «الحمد لله» را با ایمان و بطور عمیق بگوید، آیا می‌تواند در مقابل پدرش سرکشی کند؟ پدری که شب و روز وسایل تحصیل و آسایش او را فراهم کرده است. ای جوان، حداقل به اندازه یکصدم محبت او، محبت کن اگر این کار را نمی‌کنی، بر پیشانی ات بنویس: «أنا الكافر...»

اگر جوان نماز بخواند و بعد سپاس نماز را در خود بپروراند، دیگر نمی‌تواند رفتار بد و ناشایستی با پدر یا معلم خود داشته باشد.

اکثر معلمان از دوره راهنمایی تا دوره دبیرستان اعصابشان متشنج است. جوانان دانش آموز با هم دست به یکی می شوند و معلم را از کلاس بیرون می کنند! معلمی که عمر و جوانی اش را فدا می کند تا آنان به جایی برسند، معلمها زودتر از دیگران پیر می شوند اما تدریس آنها را پیر نمی کند، بلکه خون دل خوردن است که آنها را فرسوده می کند. اگر محصل نماز بخواند و بخواد به اندازه محبت معلم به وی محبت کند باید هر روز در مقابل معلم تواضع کند، دستور او را از ته دل اجرا کند و از صمیم قلب او را دوست بدارد، چرا که معلم بچه ها را دوست می دارد.

حالا رسیدیم به خدا. بالاخره انسان می خواهد عشق او را در خودش ایجاد کند. برای رسیدن به این هدف چه باید کرد؟ می دانیم که عشق اکسیر است، اما کجا آن را بخریم؟! بازارش اینجاست. اگر می خواهیم آن حالت عشق در ما پیدا شود، باید به اندازه محبت دیگران به آنها محبت کنیم. حالا بیایید به اندازه محبت خدا به خدا محبت کنیم. چقدر باید محبت بکنیم؟ در این مورد، کمتر از پرستش، بی انصافی است. آیا غیر از این است؟! پس یا باید بگوییم: «انا الکافر» یا اگر سپاسگزاری باید روح سپاسگزاری، را در خودمان رشد دهیم. روح سپاسگزاری مزرعه ای است که ثمره اش عشق است، پرستش است. ما در مقابل خدا چه داریم جز اینکه بگوییم: «ایک نعبد» (من تو را می پرستم) این پرستش يك هزارم محبتی است که تو به من کرده ای! من باید بیش از همه تو را دوست بدارم! لفظی که این معنا را می رساند به عربی «عبودیت» است و به فارسی «پرستش» وقتی می گویند: فلانی پول پرست است! یعنی پول را بیش از همه چیز دوست دارد. و از ما می خواهند خداپرست باشیم، یعنی خدا را بیش از همه دوست بداریم. این کار نیاز به خرقه پوشی و کارهای برهمنی ندارد. همین نماز عشق را با خودش می آورد. همان «الحمد لله» یعنی خدایا من ناسپاس نیستم و آمده ام تا به اندازه محبت تو، محبت نثارت کنم اما میزان این محبت چه قدر است؟ آیا کمتر از پرستش بی انصافی نیست؟

باید مکتب سپاسگزاری در جامعه ما زنده باشد. خوب، حالا فرض می کنیم که کسی سر سفره نشسته است و ناهار می خورد، نان و پنیر و ماست و سبزی هم هست، روی فرش و زیر سقف نشسته است، دیگران این آسایش را برای ایشان فراهم کرده اند و او قول داده به اندازه محبت دیگران، جبران کند. انسان سپاسگزار ناچار است فکر کند نانی را که می خورد چه کسی پخته است؟ او هم مسلمان است، زن و بچه دارد، می خواست تا ساعت 9 بخوابد، اما از ساعت 5 بیدار شده تا برای من نان بپزد. گندم را چه کسی کاشته، چه کسی درو کرده و چه کسی آبیاری کرده تا نان شده است؟ پنیرش از کجا آمده، سبزی آن از کجا آمده و باید فکر کند که این فرش را چه کسی بافته است؟ تمام جامعه در این کارها سهیم هستند. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند، تا من با خیال راحت سر سفره بنشینم. و در سطح اجتماع اگر نیروی انتظامی فعال نباشد نمی توانیم راحت سر سفره بنشینیم و ناهار بخوریم، بنابر این بناست که به اندازه حق آنها ادای دین کنیم.

پس اگر روح سپاسگزاری در ما زنده شود و به افراد جامعه منتقل گردد، دیگر مستکبر و مستضعف در جامعه باقی نمی ماند.

» والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته«

## سخن پنجم

سخن پنجم / محمد آل اسحاق

« بسم الله الرحمن الرحيم »

« اللهم صل على محمد و آل محمد. اللهم وفقنا لما نُحِبُّ وَ تَرْضَى. اللهم اجعل عواقب امورنا خيرا. اللهم لا تُكَلِّنا الى انفسنا طرفة عين ابداً »

موضوع بحث امشب بعد نردبانی نماز است. آقایی که «کفایه» را خوانده اند، روایات «الصلوة معراج المومن» - نماز نردبان مؤمن است - را ملاحظه فرموده اند. مؤمن با این نردبان. پله پله به خدا نزدیک می شود حال این سؤال مطرح می شود که آیا نمازی که می خوانیم این گونه است؟ آیا با خواندن هر نماز، اندکی به خدا نزدیکتر می شویم؟ اگر چنین است باید قلب ما نورانی تر شود، ارتباط با ارواح و فرشته ها برقرار گردد و خوابهای خوب ببینیم و در صورتی که چنین نیست، باید ببینیم علت چیست؟

شما يك عمر در فضای نماز نفس کشیده اید، پس باید بتوانید بگویید که کدام بُعد از نماز خاصیت نردبان را دارد. آری، همان بعد عرفانی نماز است که چنین خاصیتی را به آن می بخشد. اگر نماز ما دارای بعد عرفانی باشد، با خواندن هر نماز، يك قدم به خدا نزدیکتر خواهیم شد. قدم هایی که به سوی خدا برمی داریم، اطاعت است و هر فرمانی را که اطاعت می کنیم، يك قدم به سوی او نزدیک می شویم. حقیقت دین هم غیر از اطاعت فرمان خدا نیست و نماز، برنامه اطاعت است. نماز کلاسی به نام اطاعت ترتیب داده است که طی آن انسان مومن روزی پنج مرتبه فرمانهای خدا را بطور دقیق اطاعت کند. معنای عبودیت خدا نیز همین است. خدا ارباب نیست، برده نمی خواهد و ما برده نیستیم. عبودیت یعنی اطاعت بی چون و چرا و اطاعت محض:

« از تو به يك اشاره از من به سر دویدن »

از این رو دیگر، عقاید و سلیقه های شخصی مطرح نیست و باید به آنچه او می خواهد عمل کنیم و این امر در تمام صحنه های زندگی جاری است. حال هرچه فرمانهای خدا را دقیق تر اطاعت کنیم، به او نزدیکتر خواهیم شد. حالا قبل از بیان فرمانهای نماز، يك مطلب ظریف را مطرح می کنم. و آن اینست که اطاعت خدا باعث تقرب الی الله است و آثاری نیز دارد که در فرهنگ اسلامی ما از آن به کرامت تعبیر می شود. که فلانی صاحب کرامت است.

استادی داشتیم که اتاق کاه گلی اش هم با تقوا بود. وقتی که در اتاق او می نشستیم احساسی ملکوتی به انسان دست می داد، دنیا و علاقه به آن فراموش می شد و انسان حالت فرشته ها را داشت. اما وقتی از اتاقش بیرون می آمدم، دوباره به همان حالت اول بازمی گشتیم. گویی آن اتاق معنی دار و با برکت شده بود. ایشان يك روز درباره «توکل» بحث می کردند و من با توجه به اخلاق طلبگی به بحث با وی پرداختم. ایشان توکل را چنین تعریف

کردند: «الانقطاع عن الخلق والاعتماد على الله» به طور کلی از مردم بریدن و به خدا اعتماد کردن. من به ایشان عرض کردم: اگر این تعریف را اجرا کنیم، جامعه متلاشی می شود و نمی توان از مردم برید. پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) هم چنین کاری نکرده بودند. چیزی بگوئید که بتوان آن را اجرا کرد. ایشان اصرار می کردند که من مطلب را نمی فهمم و معنی توکل همین است و غیر از این نیست. بعد از ساعتی بحث، ایشان کمی عصبانی شد و گفت: چه می گویی؟! من در طول هشتاد سال عمر خود جز از او چیزی نخواسته ام!! اما من زیر بار نرفتم و ایشان هم بر سخن خود پافشاری کردند (طلبه ها و جمعی از فضلا، از جمله آقا موسی شبیری شاهد این ماجرا بودند)، اوایل زمستان بود، نیمه های شب، پسر ایشان که مسئول کتابخانه مسجد اعظم است به منزل ما آمد و گفت: «پدرم می خواهد شما را ببیند.» لباس پوشیدیم و خدمت استاد رسیدیم. اطاقش تاریک بود. ایشان گفت: «امروز تو با من درباره توکل بحث می کردی، ببین امشب که من برای خواندن نماز شب بیدار شدم، خیلی سردم بود، از خدا تقاضای پوستین کردم. او هنوز صبح نشده به جای یک پوستین، دو پوستین برای من فرستاده است. پس برو خودت را اصلاح کن.»

این يك نمونه از کراماتی است که ما از استادان صاحب کرامت خود دیده ایم. چنین استادان و علمایی زندگی شان پر از این کرامت هاست. ای کاش حالات علما ضبط شده بود تا شما در می یافتید که انسان چه می شود و چه کسانی در مکتب اهل بیت رشد کرده اند.

حال با توجه به اینکه کرامت، میوه اطاعت است، سؤال من این است که کدام اطاعت چنین ثمری دارد؟ آیا کرامت نتیجه عمل به واجبات است یا عمل به مستحبات؟ آیا کرامت نتیجه ترك محرمات است یا ترك مکروهات؟ اگرچه همه اینها وظیفه است، اما در پاسخ باید گفت که کرامت میوه ترك مکروهات است، زیرا انسانی که ترك مکروهات می کند، به یقین عمل واجبی را نیز ترك نکرده است و به مستحب هم عمل می کند. آنان که مکروهات را ترك می کنند از عالم ملکوت برایشان میزان می آید و دیگران هم می بینند. نفرمایید که نمی شود. کسانی که رابطه شان با خدا در حد بالایی است، از انجام هر کاری که خدا از آن خشنود نیست پرهیز می کنند و اینجاست که کرامت متجلی می شود. این امر به شغل افراد هم مربوط نمی شود. مدیر مدرسه ای می شناسم که عمل مکروه انجام نمی داد، لذا نفشش آن قدر با برکت بود که اکنون شاگردان او امور انقلاب را اداره می کنند و یکی از آنها مسئول سازمان انرژی اتمی است. آری نفس او، نفس ابودر بود. او مردی بود به نام رضا روزبه (فرزند يك خياط) که دارای درجه دکترای روان شناسی بود.

در حالات عرفا آورده اند: دو برادر بودند که یکی از آنها عابد بود. او صومعه ای در بیرون شهر ساخته بود و شب و روز در آنجا عبادت می کرد. غذای وی از عالم غیب می رسید و لذا به کاسبی نیاز نداشت. برادر دیگر در بازار زرگری می کرد. روزی برادر عابد سوار بر شیری شد و ماری را به عنوان شلاق به دست گرفت و به بازار آمد. او آمده بود تا برادرش را ارشاد کند. مهمه ای در شهر افتاد. مرد عابد شیرش را خواباند و ما را به عنوان شلاق در مقابل شیر به زمین گذاشت. او نزد برادرش رفت و سلام کرد. دو برادر پس از معافه در کنار هم نشستند. مرد عابد به برادرش گفت: «چرا این قدر به دنیا دل بسته ای؟ چرا زیور آلات دنیا چشم تو را خیره ساخته است؟ من قصد خودنمایی ندارم، فقط به این دلیل نزد تو آمده ام که تو صداقت خدا را ببینی و درک کنی که انسان به کجا می تواند برسد؟ برادر زرگر گفت: حق با شماست، «توفیق رفیقی است که به هر کس ندهندش». بعد گفت: برادر، چند لحظه به جای من بنشین تا من بروم و وضو بگیرم. برادر عابد قبول کرد. در آن هنگام زنی وارد زرگری شد. او النگویی را که در دست داشت به مرد عابد نشان داد و النگویی مانند آن را خواست. مرد عابد بدون آنکه قصد سونی داشته باشد، تکانی خورد، که ناگهان آب ظرفی که بالای سرش قرار داشت، بر سر و رویش ریخت. در آن لحظه برادر دیگر وارد شد و پرسید: هان، چه شده؟! و مرد عابد ماجرا را شرح داد. برادر زرگر گفت: «آری، اگر اینجا بنشینی، این مناظر را ببینی و دلت تکان نخورد، آنگاه به کرامت می رسی.» مقصود این است که آخوند بودن، عمامه داشتن، ریش داشتن، قصاب بودن، نجار بودن و ... ملاک نیست.

کرامت در اختیار همه است. خداوند با هیچ کس خویشاوندی ندارد.

استاد صاحب کرامت ما نقل می کرد: طلبه ای بود که در مدرسه مروی تهران درس می خواند، او دعای عهد می خواند، ختم گرفته بود و آرزو داشت به حضور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برسد. او طلبه ای مخلص، پاک و باتقوا بود. به او گفتیم: «صبح فلان روز به بازار آهنگرها برو، در فلان مغازه، آقا تشریف می آورند و تو ایشان را ملاقات خواهی کرد.» آن شب، او از شوق خوابش نبرد و صبح زود بیدار شد و رفت. وی پس از پرس و جو در بازار آهنگرها، مغازه موردنظر را پیدا کرد و دید مردی متعارف در آنجا نشسته است، به او سلام کرد و همانجا نشست تا آقا امام زمان تشریف بیاورند. در آن هنگام زنی وارد مغازه شد که قفلی در دست داشت، از مرد قفل ساز پرسید: «آقا چقدر می گیرید این قفل را درست کنید؟» مرد قفل ساز پس از باز و بسته

کردن قفل گفت: «سنار» زن پرسید: «این قفل را چند می خری؟» مرد قفل ساز جواب داد: «یک قران» زن گفت: «خدا پدر تو را بیامرزد، چون همه قفل سازهای دیگر گفتند که یک قران می گیریم قفل را درست می کنیم، ولی آن را سنار می خریم.» مرد قفل ساز گفت: «درست کردن این قفل کاری ندارد، فقط فنرش جابجا شده است. سنار مزد تعمیر آن است و من آن را 18 شاهی می خرم.» زن دعا کرد گفت: «پس سنار می دهم و تو این قفل را برایم درست کم.» در این اثنا آقا تشریف آوردند و بدون اینکه به طلبه توجه بکنند، رفتند و با مرد قفل ساز معانقه کردند و به احوال پرسید و صحبت درباره زندگی و مشکلات مرد قفل ساز پرداختند. وقتی که آقا با مرد قفل ساز خداحافظی کردند، به هنگام رفتن دست بردوش طلبه گذاشتند و گفتند: «مثل این مرد باش، برو و خودت را بساز و آدم باش، ختم گرفتن و التماس کردن ضرورت ندارد، آنگاه خودم به دیدن تو خواهم آمد.» معنی کرامت این است و نزدیکترین راه برخورداری از کرامت، ترك مکروهات می باشد. البته معنای این سخن این نیست که واجبات و مستحبات را ترك کنیم و یا به محرّمات عمل نماییم. اینها نمونه ای بود از انسانهای صاحب کرامت در مکتب اهل بیت و نیز از میان مردمان عادی.

نماز، مکتب اطاعت است، کلاس اطاعت است. خداوند از ما می خواهد که فرمانش را اطاعت کنیم. خداوند می فرماید: «حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی» (بقره/238) نماز را به وقت بخوانید. پیامبر(ص) نماز را در پنج نوبت می خواند. ما در چند نوبت می خوانیم؟ در سه نوبت، چرا؟ چون شیعه هستیم باید برخلاف فرمان خدا و رسول او رفتار کنیم؟ البته ائمه و پیامبر هم گاهی در سه نوبت نماز می خواندند، اما در جنگ و گرفتاری، نه در شرایط عادی! اگر این فرمان خدا را رها کنیم، چه جواب خواهیم داد؟ ببینید چرا نمازهای ما بالا نمی رود؟ این دیگر فتوا نیست، روایت نیست، بلکه آیه است: «حافظوا علی الصلوات» نمازها را به موقع و به وقت بخوانید. البته از نظر خداوند نماز جماعت فوق العاده مهم تر از تنها و پنج نوبته خواندن نماز است و این عذری است که می توان آن را به پیشگاه خدا برد. پیامبر(ص) و ائمه(ع) ما به خواندن نوافل نیز مقید بودند. به طور مسلم خواندن نوافل فرمان خداست. البته واجب نیست. در بعضی از روایات آمده است که هرکس نوافل را بخواند، شهادتش در دادگاه کمی اشکال دارد و مروت و تقوایش اندکی می لنگد. من به یکی از ائمه جماعت عرض کردم که چرا وسط دو نماز فاصله نمی اندازید؟ ایشان فرمودند: چون مردم تحمل نمی کنند. اما بعد امتحان کردند و دیدند که مردم بدشان نمی آید.

آیا ما نماز خود را اول وقت می خوانیم؟ مولا از ما می خواهد که نماز را اول وقت ادا کنیم. در اینجا لازم است ماجرای را برایتان بازگو کنم. روز ولادت امیرالمومنین علی علیه السلام در نجف بودیم. در این روز از تمام عشایر عرب به نجف می آیند، به طوری که مسافرخانه ها پر می شوند و مردم در وسط خیابان روی زمین می نشینند و تا وادی السلام و اطراف صحن همه جا پر از عشایر عرب می شود. می گویند که آنها اموال و احشام خود را به گرگها می سپارند و به نجف می آیند. من می خواستم به مدرسه آقای بروجردی بروم اما به دلیل کثرت جمعیت به سختی خود را به آنجا رساندم. در آنجا دیدم که یک طلبه جوان به همراه یک پیرمرد و پیرزن با یک بقچه لباس کنار جوی آب ایستاده اند و با حسرت نگاه می کنند، فهمیدم که آن پیرزن و پیرمرد جا پیدا نکرده اند. به آنها نزدیک شده، سلام کردم و گفتم: «مثل اینکه مشکل جا دارید؟ منزل ما دو اتاق بدون فرش دارد، اگر مایل باشید می توانید در آنجا اقامت کنید.» پیرمرد و پیرزن با خوشحالی قبول کردند و به منزل ما آمدند. پیرمرد (کربلایی رضا) اهل کرمان بود و با همسر پیرش ده روزی میهمان امیرالمومنین(ع) بودند. این پیرمرد حالتی داشت و من اندکی از کرامت و اخلاص او برایتان می گویم.

او برایم این گونه نقل کرد: «روزی در خواب دیدم که مرده ام. مرا به غسلخانه بردند تا بشویند. مرد غسل پیراهن مرا به زور از تنم در آورد. من به غسل نصیحت می کردم که وقتی آخر زندگی همه ما مرگ است چرا می خواهد به هر قیمتی شده پیراهن مرا از تنم در آورد؟ مگر پیراهن من چقدر ارزش دارد؟! بالاخره به هر شکلی بود پیراهن را در آورد (معمولاً پیراهن مرده را پاره می کنند) و مرا شست و شو داد. مرا بردند و کنار قبر گذاشتند. در قبر از خواب بیدار شدم و بسیار متأسف شدم که چرا بقیه ماجرا را ندیدم. 16 سال گذشت. بار دیگر ادامه همان ماجرا را در خواب دیدم. مردم خاک را در قبر ریختند و من هم کنار قبر نشسته بودم و داد و بیداد می کردم، اما هرچه فریاد می زدم، هیچ کس توجهی نمی کرد. وحشت کردم. از نکیر و منکر خیلی می ترسیدم. در همین حال ناگهان دیدم که دو نفر سفیدپوش از پایین قبر به طرف من می آیند. من فکر می کردم که نکیر و منکر دو روز بعد به سراغ آدم می آیند. آن دو نفر هرچه نزدیکتر می شدند. من احساس آرامش بیشتری می کردم. آن دو مثل طلبه ها بودند، بسیار خوش صورت و مهربان. آن دو نزدیک آمدند و احوالپرسی کردند. از آنها پرسیدم: «شما کی هستید؟» پاسخ دادند «ما نکیر و منکر هستیم»، درباره خدا، پیغمبر(ص) و امامان(ع) از من سؤال کردند و من هم جواب دادم. بعد دری را که بالای سر من قرار داشت باز کردند و گفتند: «می خواهی بروی کمی گردش

کنی؟» گفتیم: «برویم»، باغی بود پر از درختان تبریزی، جوی های روان بودند و تخت هایی در آنجا قرار داشت که پارچه سفید رویشان کشیده بودند. خیلی دلم می خواست که چنین جایی مال من باشد، اما از بیان آن شرم داشتم. یکی از ملائکه گفت: «کربلایی رضا، دلت می خواهد همه اینها مال تو باشد؟» گفتیم: «بله، خیلی خوبه». او گفت: «همه اینها متعلق به توست». بله، این ذره ای از حالات يك پیرمرد بقال بود. در آن زمان، «یحیی» پسرم کوچک بود، او معمولاً پیش پیرزن می رفت و بازی می کرد. پیرزن يك روز از خورجین خود مقداری فندق به او داده بود و یحیی نیز که کودکی بیش نبود، فندق ها را شکسته و خورده بود. پیرزن برایم تعریف کرد که من به شوخی به یحیی گفتم: «فندق ها را چه کرده ای؟ من آنها را به تو ندادم که بخوری، برو فندق های مرا بیاور». یحیی نیز گفته بود: خوب، می روم از امیرالمومنین (ع) می گیرم و می آورم. «خلاصه بعد از نیم ساعت، یحیی با مشتت پر از فندق به نزد پیرزن برگشته و آنها را جلوی پیرزن ریخته بود. پیرزن از یحیی پرسیده بود: «چه جوری این فندق ها را گرفتی؟» یحیی پاسخ داده بود: «به حرم رفتم. بعد دیدم که يك مشت فندق جلوی روی من ریخته است، آنها را جمع کردم و برایتان آوردم».

زن و شوهر با شنیدن این ماجرا با عجله به حرم رفتند و به آقا عرض کردند: «آقا شما به بچه ها عنایت می کنید و به ما عنایتی نمی کنید» حالا نمی دانم چه گفتند و چه گرفتند. مقصودم این است که کرامت به ظاهر نیست، بلکه حاصل اطاعت از فرمانهای خداست. من از کربلایی رضا پرسیدم: «تو چکاره ای؟» گفت: «من يك بقال بیش نیستم». اما او می گفت که مقید به خواندن نماز اول وقت است. وقتی که صدای «الله اکبر» را می شنود، حتی اگر مشتری هم داشته باشد، پولش را به او برمی گرداند و به سراغ نماز می رود. يك شخص عادی این گونه مقید به نماز اول وقت است، اما ما این طور نیستیم. به همین دلیل است که نماز ما مغز ندارد. می گویند اگر نماز را شروع کردی و یادت آمد که اذان و اقامه نگفته ای، نماز را بشکن و اذان و اقامه بگو. این فرمان خدا و فتوای علما و مراجع است، آیا نماز ما این گونه است؟ اگر چنین نیست، يك پله دیگر از نردبان ما شکسته است. حضور قلب، اخلاص، انجام مستحبات در رکوع، سجود، قیام و ... پله های دیگر نردبان است. آیا به این امور مقیدیم؟ می گویند وقتی که نماز تمام شد، فرار نکن، تو در محضر خدا نشسته ای، قرآن و دعایی بخوان، کتابها و رساله ها پر است از مستحبات نماز. کسی که می خواهد فرمان خدا را به دقت اجرا کند، تلاش می کند تا بفهمد که او چه خواسته است. در وضو نیز چنین است و هر عمل آن مناجاتی دارد. آیا مستحبات وضو را انجام می دهیم؟!

یکی از ابعاد عرفانی نماز، بعد اطاعت است، یعنی عمل به مستحبات و ترك مکروهات. در نماز، بعضی از کارها مکروه است. دیروز با یکی از دوستان از جایی می آمدیم. او پسرش را مذمت می کرد و می گفت: «تو از خدا دور هستی، تو مثل کلاغ نماز می خوانی». پسر هم کوتاهی نکرد و در جواب گفت: «بابا، آیا شما تا به حال يك نماز درست پیش ما خوانده ای که از ما چنین توقعی داری؟» پدر با شنیدن این سخن سر را به زیر افکنده جوابی نداشت.

براستی، آیا ما به گونه ای نماز می خوانیم که فرزندانمان نیز به خواندن نماز رغبت پیدا کنند؟ ممکن است که نماز ما از نظر فقهی صحیح باشد، اما باید درصدد باشیم که روح معنویت، عرفان و اطاعت را در نمازهایمان را تقویت کنیم. هر قدر بُعد اطاعت نماز ما قوی تر باشد، بیشتر به خدا نزدیک می شویم و آثار این تقرب و نزدیکی را در قلب و زندگی خود بیشتر لمس می کنیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

## سخن ششم

سخن ششم / محمد آل اسحاق

« بسم الله الرحمن الرحيم »

« اللهم صل على محمد و آل محمد. اللهم وفقنا لما نُحِبُّ وَ تَرْضَى. اللهم اجعل عواقب امورنا خيرا. اللهم لا تُكَلِّنا الى أنفسنا طرفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا »

موضوع بحث، ابعاد عرفانی نماز است و امشب به بُعد دعای نماز می پردازیم. نماز در عین حال که اطاعت امر خداست، يك بعد آن نیز دعا و مناجات است. خداوند در آیه ای از قرآن کریم می فرماید:

« قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دَعَاؤُكُمْ » (فرقان/ 77) ای پیامبر به مردم بگو که اگر این دعاها نباشد، خدای من هیچ اعتنایی به شما نمی کند. آنچه به انسان ارزش می دهد، دستهای مناجاتی است که به سوی پروردگار بلند می کند. و در آیه دیگری می فرماید:

« و اذا سَأَلْتُكَ عِبَادِي عَنِّي، فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان فليستجيبوا لي وليؤمنوا بي » (بقره/ 186) ای پیامبر، عده ای از دوستان من (عبادی) پیش تو می آیند و سراغ مرا از تو می گیرند، به آنان بگو من پیش شما هستم، میان من و شما فاصله ای نیست. کسی که دستش را بلند می کند و مرا می خواند، من نیز به او جواب می دهم. این فرمان خود اوست. اگر کتاب سیدبن طاووس را ملاحظه کنید، می بینید که صدبرابر قرآن است و مناجات ائمه با روایات صحیح در آن گردآوری شده است. معصومین از همه لحظات و فرصت ها برای دعا و مناجات استفاده می کرده اند. حال این سؤال مطرح می شود که مناسب ترین و شایسته ترین حالت برای دعا و مناجات کدام است؟ پاسخ این است که هنگام نماز بهترین موقعیت برای راز و نیاز با خداوند است، چرا که انسان



خود را از پلیدی های ظاهری و باطنی پاک کرده، رابطه اش با خدا براساس عشق و پرستش است و با حالت اخلاص در پیشگاه خدا مطیع فرمانهای اوست. خداوند می فرماید: ای انسان اگر از من حاجت می خواهی، بگو خدایا راه راست را به من نشان بده «اهدنا الصراط المستقیم» شاید در طول عمر انسان، شایسته تر از این دعا وجود نداشته باشد، زیرا بزرگترین خطری که ما را تهدید می کند، این است که ذره ای از راه راست منحرف شویم. صراط مستقیم از روی جهنم عبور می کند، یعنی اگر ذره ای از راه راست انحراف پیدا کنیم، در جهنم سقوط خواهیم کرد. بنابر این یافتن راه راست کار کوچکی نیست و واقعا باید از صمیم دل از خدا بخواهیم که ما را به راه راست هدایت نماید.

در هنگام نماز، نزدیکترین حالت به خدا، حالت سجده است. در این حالت باید چیزی از خدا بخواهیم که او خوشش بیاید. خداوند فرموده است که بر پیامبر من درود بفرستید. لذا بزرگان بعد از رکوع و سجده، صلوات می فرستادند. اگر صحیفه سجادیه را ورق بزنید، می بینید که آغاز و پایان هر دعا، صلوات است و همین امر موجب استجاب دعا می شود. سنت اهل بیت و علما نیز چنین بوده است.

در تشهد، فرستادن صلوات حق واجب پیامبر(ص) است، زیرا او ما را به این مقام هدایت کرده است و به گردن ما حق دارد. به طور کلی ما نعمت مسلمانی و مقامی را که بدان دست یافته ایم مدیون پیامبر اکرم(ص) و ائمه(ع) هستیم، ائمه اطهار(ع) که همگی شهید شدند. همین فقهی که اکنون در دست ماست و در حوزه ها تدریس می شود، در زندان نوشته شده است. شهید اول فقه را طی سه روز در زندان شام نوشت و بعد به همین جرم پاسداری از مکتب اهل بیت، حاکمان بنی امیه این مرد با تقوا را به اشد مجازات محکوم کردند. لذا اگر ما حق اینان را ادا نکنیم و به آنها احترام نگذاریم، مرتکب ظلم و بی انصافی شده ایم. حافظ شعری دارد که به نظر من زیباترین شعر اوست:

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت

واندران برگ و نوا، بس ناله های زار داشت

بلبل، حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و برگ گل خوشرنگ، علی اصغر علیه السلام. آری، به قیمت خون گلوی حضرت علی اصغر علیه السلام، نماز و آداب آن به ما رسیده است. از این رو شایسته ترین دعا به درگاه خداوند این است که: خدایا درود و رحمت بیکران خود را بر محمد و آل محمد بفرست «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

در رکعت دوم نماز دستهایمان را به سوی آسمان بلند می کنیم و می خوانیم: «ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه» حال ببینیم ائمه در قنوتشان چه دعاهایی می خواندند. من یکی دو مورد را ذکر می کنم: «یا عُدَّتْیَ فی کَرْبَتِیَ و یا صَاحِبِیَ فی شِدَّتِیَ و یا وَلِیِّیَ فی نِعْمَتِیَ و یا غَاثِیَ فی رَغْبَتِیَ، أَنْتَ السَّاتِرُ عَوْرَتِیَ وَ الْآمِنُ رَوْعَتِیَ وَ الْمُقْبِلُ عَثْرَتِیَ فَاعْفُورِلِیْ خَطِیئَتِیَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ» (مفاتیح الجنان - اعمال سحرهای ماه مبارک رمضان - عمل هفتم)

در هر حال قنوت وقت دعاست. به طور کلی، نماز بازار دعا و مناجات است و در زمینه دعا کتابهایی نوشته شده، از جمله: زادالمعاد علامه مجلسی، کتاب اقبال سیدین طاووس و...

روزی خالد برمکی به زندان پسرش یحیی برمکی رفت و پرسید: موسی بن جعفر(ع) کجاست؟ گفتند: اینجاست (موسی بن جعفر علیه السلام در چاه خانه یحیی برمکی زندانی بود) او هرچه دقت کرد چیزی جز يك عباي پشمی ندید. گفتند که این عباي پشمی همان موسی بن جعفر(ع) است که از نماز صبح در حال سجده است و با خدا مناجات می کند.

خالد برمکی همان کسی است که هارون الرشید را به کشتن موسی بن جعفر(ع) ترغیب کرد و به او گفت که اگر موسی بن جعفر(ع) را نکشی، حکومت تو پایدار نیست. ولی بیشتر از يك ماه طول نکشید که تمام بلاد وسیعی که در دست برمکیان بود، به ذلت بارترین وجه نابود شد.

نماز، برنامه ای از سرعادت نیست، ورزش نیست بلکه دارای محتواست. نماز شایسته ترین و مناسب ترین حالت برای دعا و مناجات است. بزرگان ما در مناجات ها و قنوت هایشان گریه می کردند و اشک می ریختند. علمای ما زحمت کشیده اند و دعاهای فراوانی را جمع آوری کرده اند. دعاهای بسیاری نیز در قرآن آمده است. جای این دعاها در نماز است. پس فقط به دعای «ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه و...» اکتفا نکنیم. امامان ما حداقل ده برابر کل قرآن، دعا برای ما بجا گذاشته اند که برادران سنی از این نظر فقیر هستند.

نماز، مکتب قرآن است. می دانید که خداوند به وسیله قرآن، بدون واسطه با مردم سخن می گوید. اگر پیامبر(ص) اکنون در میان ما بود، جز قرآن برای بشر نمی خواند. ائمه ما نیز فقط به قرآن عمل کرده اند و پاسدار آن بوده اند تا بنی امیه و بنی عباس آن را تباہ نکنند (که کردند). حال در چه قسمت از نماز، مکتب قرآن متجلی است؟ وقتی که

سوره حمد و سوره توحید را می خوانیم. همان که ملاحاجی گفته است. آیا آنچه خدا و معصوم از ما می خواهد همین است؟ در صدر اسلام افرادی بودند که در نماز سوره بقره و سوره های دیگر قرآن را به جای سوره توحید تلاوت می کردند. در روزهای معین بر بسیاری از سوره قرآن تاکید شده است. سوره «انا انزلناه...» سوره امامت است. از امام رضا علیه السلام سوال کردند که آیا در قرآن سوره ای هست که صریحاً درباره امامت و ولایت باشد؟ حضرت فرمود: آیا سوره قدر را خوانده ای؟ آن فرد پاسخ داد: بله، حضرت فرمود: بخوان. آن فرد عرض کرد: «بسم الله الرحمن الرحيم - انا انزلناه في ليلة القدر، و ما ادراك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر، تنزل الملائكة والروح» حضرت فرمود: صبر کن. تَنَزَّلَ خواندی یا تَنَزَّلُ آن فرد عرض کرد: تَنَزَّلُ، از نظر ادبی در این مورد اختلافی نیست. تنزل ماضی است یعنی نازل شد و تَنَزَّلُ مضارع است، یعنی نازل می شود برای همیشه. حضرت فرمود: بسیار خوب، در هر شب قدر، تا فجر صبح این ملائکه و روح بر چه کسی نازل می شوند جز امام معصوم؟ راوی می گوید: عرض کردم آقا، من فکر نمی کردم در قرآن دلیلی این اندازه روشن بر امامت وجود داشته باشد. خوشبختانه بنی امیه و بنی عباس جرأت نکردند که بگویند آنان، ما هستیم. لذا در هر زمانی حجت خدا هست و این آیه دلیل وجود امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» است. بنابر این برادران سنی ما که امام زمان را انکار می کنند، این آیه را چگونه معنا می کنند؟ اکنون نیز به بیان صریح قرآن باید کسی باشد که ملائکه و روح بر وی نازل شوند: «من كل امر، سلام هي حتى مطلع الفجر». اما افسوس که سیاست پدر و مادر ندارد و چه ظلم هائی که در این زمینه روا داشته اند.

پس، نماز برای این است که بعد از حمد، يك سوره از قرآن را بخوانیم. نگوئید که سوره های دیگر را حفظ نیستید، قرآن را بردارید و از روی آن بخوانید، هیچ اشکالی ندارد، تا بدین ترتیب حداقل ماهی یا سالی يك دور قرآن را خوانده باشید. اگر مسلمانها این بُعد از نماز را رعایت می کردند، یعنی در نماز خود قرآن می خواندند، فرهنگ اسلامی این گونه در مقابل فرهنگ غربی رنگ نمی باخت. در حال حاضر قرآن به کتابخانه محدود شده است و فقط هر وقت که بخواهیم استخاره بکنیم به سراغ قرآن می رویم. اما این کار درست نیست و قرآن باید در نمازها متجلی شود. در نماز باید حداقل يك سوره قرآن خوانده شود. همه فقها و مسلمانان این اصل را قبول دارند و شیعه و سنی در آن متفق القول هستند. بنابراین يك بُعد از نماز هم پاسداری از فرهنگ اسلام و زنده نگه داشتن مکتب قرآن است.

بُعد دیگر نماز، مسأله نظم است. اگر شما هم با جوانها برخورد داشته باشید، حتماً متوجه شده اید که رعایت نظم در نماز برای آنها يك مسأله است. گاهی جوانی می گوید: «خوب، چه فرقی می کند، می خواهم نماز را ده دقیقه قبل از ظهر بخوانم، می خواهم ده دقیقه قبل از اذان صبح نماز بخوانم، مگر فرقی می کند؟ در نماز جماعت می خواهم کمی زودتر از امام «الله اكبر» بگویم، زودتر از امام به رکوع یا به سجده بروم، مگر اشکالی دارد؟ شیعه و سنی در پاسخ به همه این سؤالات می گویند که نماز باطل است.

نماز، کلاس نظم است، اگر کلاسی برای ایجاد نظم در انسان تشکیل شود، بهترین روان شناسان هم نمی توانند به دقت نماز عمل کنند، و این در مورد بُعد فردی نماز است.

« کارلی» يك دکتر مورخ انگلیسی است. او کتابی به نام «قهرمانها» نوشته و در آن به کشیشان ناسزاها گفته است. وی به کشیش ها می گوید: «آخر شما فکر نکرده اید که يك روز مردم دنیا چشمشان را باز می کنند و این مرد (را) (پیامبر اسلام) ص (را) می شناسند؟! «این مرد روزی پنج بار مسلمانان جهان را مانند حلقه های زنجیر به هم پیوند زده است (کارلی يك مسیحی است و معلوم هم نیست که فرد متدینی باشد. او تنها يك مورخ است). او می گوید: «در هنگام اذان صبح، يك میلیارد و دویست هزار نفر مسلمان از خواب برمی خیزند، وضو می گیرند، رو به قبله می ایستند و می گویند: «الله اكبر» در کدام سربازخانه می توان چنین نظمی را برقرار کرد؟! اما تفاوت نظم حاکم بر نماز مسلمانان و نظمی که در پادگانهای نظامی برقرار می شود این است که مسلمانان با شلاق و زور به نماز نمی ایستند، بلکه تمایل به رعایت نظم در نماز از درون آنها می جوشد. در هنگام ظهر، عصر، مغرب و عشاء نیز يك میلیارد و دویست هزار مسلمان در سراسر جهان همین نظم را رعایت می کنند. همچنین هفته ای يك روز، تمام مسلمانان جمع می شوند و پشت سر يك فرمانده، با هم «الله اكبر» می گویند، و قیام و قعود و حرکت و سکون آنها به صورت هماهنگ صورت می گیرد (نماز جمعه). سالی دو بار نیز در عید فطر و عید قربان، تمام مسلمانان از شهرها بیرون می روند و پشت سر يك رهبر، همین برنامه را به اجرا می گذارند. این مرد (پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم) با این برنامه خود تمام مسلمانان جهان را مانند حلقه های زنجیر به هم وصل کرده است و نظمی به وجود آورده که تاکنون هیچ پادگان نظامی نتوانسته است به صورت خودکار، مطمئن و دلنشین چنین نظمی را ایجاد کند. اما متأسفانه کلیسا به او اتهام ناروایی می بندد، حال آنکه او سیاستمداری است که دنیا همتای آن

را ندیده است. کدام سیاستمداری است که توانسته باشد چنین نظم و وحدتی را در میان مردم بوجود آورد؟! آری، این نگرش يك فرد مسیحی منصف است.

نماز از حیث زمان، مکان، قیله و کلمات و آهسته و بلند خواندن دارای نظمی دقیق است. بدون هیچ مبالغه ای باید بگویم که نماز، مکتب ایجاد نظم در جامعه است و این خاصیت نماز است. از نظر علمی، اگر نظم موجود در ساختمان يك اتوموبیل را به هم بریزیم، ارزش خود را از دست خواهد داد و دیگر به عنوان يك خودرو قابل استفاده نیست. در مورد يك هواپیما، مدرسه و جامعه نیز اینچنین است. اگر نظم در يك جامعه وجود نداشته باشد، هرج و مرج پدید می آید. اسلام می خواهد مسلمانان افرادی منظم تربیت شوند و نظم بر آنها سنگینی نکند. مسلمان در مکتب نظم، یعنی نماز، روزی پنج مرتبه، نظم را تمرین می کند. اما اگر واقعاً چنین بود، آیا جامعه مسلمین مستعمره می شد؟ همان طور که دیدید حضرت امام (ره) با رهبری خود و با آن جاذبه های ملکوتی اش دنیا را تکان داد و این همه در سایه رهبری ایشان و پیروی از نظم تحقق یافت. با کمال تأسف دشمن کاری کرده که نظم را از ما گرفته است. ما نماز می خوانیم، اما بی نظم ترین دولتها و ملت ها هستیم. کسانی که جوامع اروپایی را دیده اند نقل می کنند که در آن جوامع هیچ کس (هر که باشد) از چراغ قرمز عبور نمی کند. اصولاً نظم برای ما تلخ است، گویی همه می خواهند قانون شکنی و بی نظمی کنند. عمل ما نشان می دهد که ما طرفدار نیستیم و به گونه ای می خواهیم از تبعیت قانون بگریزیم. این هم بعد اجتماعی نماز است. در جامعه ای که نماز در آن برپا می شود، نظم باید برجسته ترین صفت آن جامعه باشد.

بنابراین تمام صحنه های زندگی ما نیز باید مانند نماز جماعت منظم باشد، اگر این گونه نیست؟ آیا دلیل این مسأله جز آن است که نماز را از روی عادت می خوانیم و متوجه ابعاد مختلف آن نیستیم؟! امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آخرین لحظات عمر خود، در حالی که اهل بیت ایشان در کنار بستر او نشسته بودند، آخرین وصیت خود را به مسلمانان چنین بیان می فرماید: «و نظم امرکم» - ای مسلمانها شما را به خدا، شما را به خدا، نظم خود را از دست ندهید.

خداوند برای مسلمانها مکتب نظمی به نام نماز معین کرده است، حال اگر، بی نظم ترین جوامع، جامعه مسلمانان است، علت این است که نماز ما دارای پوسته ای بیش نیست و فاقد مغز است، لذا خاصیتی ندارد و نمی تواند منشأ اثر در فرد و اجتماع باشد.

بُعد دیگر نماز، تقویت اراده است و شاید این بُعد از مهمترین ابعاد نماز باشد. جوانان و حتی بعضی از رفقای جلسه مان به این نتیجه رسیده اند که بدون اراده قوی نمی توان خود را اصلاح کرد. هیچ کاری بدون اراده و استقامت انجام نمی پذیرد. اگر کوهنوردها فاقد اراده باشند، آیمی توانند به قله برسند؟ اگر سربازان در میدان جنگ از اراده قوی برخوردار نباشند، آیا می توانند در برابر دشمن مقاومت کنند؟ محصلی که می خواهد پزشک یا مهندس شود، اگر اراده اش ضعیف باشد، در مقابل مشکلات شکست می خورد. بنابراین آیبودن اراده می توان به جایی رسید؟ همه موفقیت ها میوه اراده و استقامت است. سخن ما این است که جوانان ما و جامعه ما به اراده نیاز دارند. در خودسازی، در جنگ و جهاد و در همه عرصه ها به يك نیروی روانی به نام اراده نیازمند هستیم. قرآن برای ما يك مکتب تقویت اراده است. خداوند در قرآن به ما دستور داده است که نماز را به پاداریم و نماز، يك کلاس تقویت اراده است. کسی که در ورزش کاراته با يك دست ده عدد موزائیک را خرد می کند، با نیروی روان و تمرکز حواس و به عبارت دیگر با نیروی اراده اش این کار را می کند، نه با نیروی جسمی. رمز موفقیت مرتاض ها نیز تقویت اراده است. هیپنوتیزم، خواب مصنوعی و مانیوتیسم هم بر محور تقویت اراده صورت می گیرد. کسی که هیپنوتیزم می کند، اراده خود را بر فرد هیپنوتیزم شده تحمیل می کند و مغز او را تحت تأثیر اراده خود قرار می دهد. کارهایی که ساحرهای مصری در مقابل حضرت موسی انجام دادند «سحروا عین الناس» (اعراف/ 116) نیز از راه تقویت نیروی اراده انجام می گرفت. یعنی اگر ما نیروی اراده خود را ضایع نکنیم و جلوی هدر رفتن نیروهای خود را بگیریم، حس ششم تجلی خواهد کرد.

و اما نماز، تقویت اراده در مسجد و در مکتب خداست که با برنامه های لطیف و لباس پاک و عطر زده صورت می گیرد.

خداوند، پدر بزرگ ما، یعنی حضرت آدم را روانکاو می کند و می فرماید: می دانید درد آدم چه بود و چرا به این بدبختی مبتلا شد؟ «و لم نجد له عزماً» (طه/ 115) برای اینکه اراده اش ضعیف بود. به عبارت دیگر ضعف اراده سرنوشت انسان را دگرگون می کند. اصولاً زندگی مبارزه با مشکلات است و بدون اراده فولادین نمی توان بامشکلات زندگی روبرو شد. اگر اراده قوی باشد در مقابل مشکلات مانند کوه آهنین مقاومت می کنیم. روایتی وارد است که «المؤمن كالجبل الراسخ» - مسلمان مثل کوه، محکم می ایستد. مسلمانها مدت سه سال در شعب ابی طالب به سر بردند و در این مدت تنها يك خانم یعنی مادر حضرت زهرا سلام الله علیها از آنان حمایت می کرد (می گویند در

این مدت مسلمانان از گیاه تغذیه می‌کرده اند، در حالی که در مکه چندان گیاهی وجود ندارد. (آری، اراده های آنها بود که دنیا را تکان داد. خداوند می‌خواهد همه مسلمانان از نیروی اراده برخوردار باشند تا بتوانند در صراط مستقیم حرکت کنند و با شیطان بجنگند) در مکتب اسلام، داشتن اراده‌ای قوی با بهره مندی از نعمت‌های دنیوی منافات ندارد، در حالی که در مکتب بودا چنین نیست. (امروزه به این نتیجه رسیده ایم که دشمن اصلی انسان، شیطان است و بیشترین مسأله ای که در قرآن و روایات از آن بحث شده است، شیطان می‌باشد. حال برای بیرون کردن شیطان از دل چه نیرویی لازم است؟ آیا آن نیرو علم است؟ چه بسیارند علمایی که شیطان بر آنها غلبه کرده است. آیا شریح قاضی بی‌سواد بود؟

تنها نیرویی که با آن می‌توان شیطان را از دل بیرون کرد، نیروی اراده است. به طور کلی انسان در تمامی امور دنیوی و اخروی به اراده نیاز دارد و شیعه و سنی، علما و روان شناسان، همگی این اصل را قبول دارند. حالا می‌خواهیم بگوییم که هیچ مکتبی مانند نماز در تقویت اراده مؤثر نیست. اراده چیست؟ اراده یعنی نیت کردن و انجام دادن. کتابی به نام تقویت نیروی اراده، اثر دکتور روان شناس آلمانی را مطالعه کردم. در این کتاب صد و چهل تمرین برای تقویت اراده، عرضه شده است. این دکتور روان شناس می‌گوید: هر روز صبح نیت کن و تمرینات معین شده را انجام بده. نکته ای که در این تمرینات حائز اهمیت می‌باشد این است که هر عمل باید دقیقاً به همان صورت که بیان شده انجام گیرد، زیرا در غیر این صورت نتیجه مورد نظر حاصل نخواهد شد. البته من نمی‌خواهم بگویم که نماز صرف تمرین و ورزش است وقتی که می‌خواهیم نماز بخوانیم، نیت می‌کنیم که به عنوان مثال (دو رکعت نماز صبح بجا می‌آورم قریباً الی‌الله). حال اگر به جای دو رکعت، سه رکعت بخوانیم، نمازمان درست نیست. بنابراین هر عملی محتاج نیت است و باید آن عمل به دقت انجام گیرد. لذا اگر حضور قلب نداشته باشیم، نمازمان ارزش خود را از دست می‌دهد. زیرا در صورت عدم حضور قلب، نیت از بین می‌رود و تنها از روی عادت، خم و راست می‌شویم. حال آنکه باید در هر حرکت نیت کنیم، بدانیم که چه می‌کنیم و آن را به درستی انجام دهیم.

در صدر اسلام، مسلمانان هیچ نداشتند، مگر اراده، و با این نیرو، در يك زمان با دو ابر قدرت وارد جنگ شدند و پیروز گردیدند. بنی اسرائیل نورچشمی خدا بودند، اما چرا از چشم او افتادند؟ زیرا اراده‌شان ضعیف بود. خداوند آنها را از مصر نجات بخشید و از دریا عبور داد، و بعد از نجات ایشان، حضرت موسی (ع) را احضار فرمود و به وی کتاب عنایت کرد. بعد از چندی از جانب خداوند به بنی اسرائیل دستور رسید که آماده شوید تا فلسطین را فتح کرده در کنعان حکومت تشکیل دهید. لیکن بنی اسرائیل بواسطه ضعف در اراده، به جبهه گیری پرداختند و گفتند: «اذهبت انت و ربك فقاتلا انا هاهنا قاعدون» (مانده/24) یعنی به همراه خدایت که تواناست برو و به جنگیدن پرداز، هرگاه که فاتح شدی ما نیز به تو خواهیم پیوست و در نتیجه بواسطه این بی‌ارادگی، مقدر شد که چهل سال در بیابان سرگردان باشند.

بعد از چهل سال، نسل جدید، به نزد «سموئیل» رفتند و از وی برای جهاد چاره جویی نمودند. وی «طالوت» را به فرماندهی آنان گماشت و لشکری از ششصد هزار جوان فراهم آورد. هنگامی که لشکریان به رود اردن رسیدند، با وجود اینکه لشکریان خسته و تشنه بودند، فرمانده ایشان بنابر فرمان خداوندی، آنان را از شرب آب برحذر داشت و نهایتاً به آنها اجازه نوشیدن فقط يك کف دست از آب را داد، که در این بین، تنها سیصد و سیزده نفر امر او را اطاعت نمودند. پس از گذشتن از رود اردن، فرمانده، لشکر را مخاطب ساخت و گفت از این مرحله به بعد، جز کسانی که اطاعت نمودند مرا همراهی ننمایند، لذا تنها، با سیصد و سیزده تن، به صف آرایی در مقابل دشمن پرداخت. حضرت داود (ع) که در میان لشکر حضور داشت، باوجود اینکه فنون نظامی را نیاموخته بود، تنها با که همراه داشت و سه قطعه سنگ، فرمانده لشکریان دشمن و دو نفر از مشاورین او را به هلاکت رساند و اینجا بود که لشکر حق به پیروزی دست یافت.

آری، مکتب الهی، باید پیروانی با اراده داشته باشد و نماز است که نیروی اراده را تربیت می‌نماید.

امید که همه ما از نمازگزاران واقعی باشیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته